



چشمان آسمان

(خاطرات کارکنان پدافند هوایی در سالهای دفاع مقدس)

مولفان:

فهیمه کرمی - رضا جهانفر - محمود حجامی

با تشکر از همکاری:

عباس فرچپور علمداری، حسین تقی پور، قاسم جلیبوند، حمیدرضا دلیلی، غلامرضا اسدیپور،

عزیز اله محمدی، حسین اسکندری، غلامرضا بهمنش، سید محمد تولیت

قرارگاه پدافند هوایی خاتم الانبیاء (ص) ارتش جمهوری اسلامی ایران

مرکز مطالعات، تحقیقات و تدوین آئین نامه های رزمی

مدیریت حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس

سرشناسه عنوان و پدیدآور	کرمی، فهیمه ۱۳۵۷ - چشمان آسمان (خاطرات کارکنان پدافند هوایی در سال‌های دفاع مقدس) / مولفان فهیمه کرمی، رضا جهانفر، محمود حجامی؛ [به سفارش] قرارگاه پدافند هوایی خاتم الانبیاء (ص) ارتش جمهوری اسلامی ایران، مرکز مطالعات، تحقیقات و تدوین آیین‌نامه‌های رزمی مدیریت حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس با همکاری عباس فرچپور... [و دیگران]
مشخصات نشر مشخصات ظاهری شابک	تهران: روناس، ۱۳۹۱. ۸۰ ص: مصور، جدول، نمودار. ۹۷۸-۹۶۶-۷۵۸۷-۸۱-۵
وضعیت فهرست‌نویسی یادداشت	فیبا همکاران عباس فرچپور علمداری، حسین تقی‌پور، قاسم جلیلود، حمیدرضا دیلمی، غلامرضا اسدپور،
موضوع شناسه افزوده شناسه افزوده شناسه افزوده شناسه افزوده	جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- خاطرات جهانفر، رضا، ۱۳۵۷ - حجامی، محمود، ۱۳۴۴ - فرچپور علمداری، عباس (ایران. ارتش. قرارگاه پدافند هوایی خاتم الانبیا (ص)) ایران. ارتش. پدافند هوایی، مرکز مطالعات و تحقیقات و تدوین آیین‌نامه‌های رزمی
رده بندی کنگره رده بندی دیویی شماره کتابشناسی ملی	۱۳۹۱ چ ۵ / ک ۱۶۲۵ DSR ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲۲ : ۳۰۸۲۷۲۹ :



عنوان: چشمان آسمان (خاطرات کارکنان پدافند هوایی در سال‌های دفاع مقدس)

مولفان: فهیمه کرمی - رضا جهانفر - محمود حجامی

ناشر: روناس

چاپ: آیین چاپ تابان

صحافی: امید

شابک: ۹۷۸-۹۶۶-۷۵۸۷-۸۱-۵

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

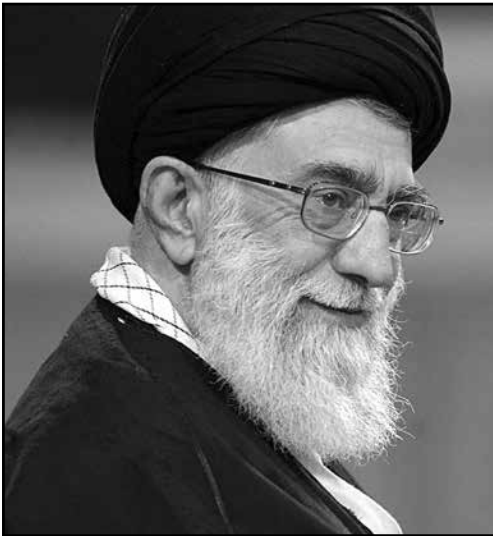
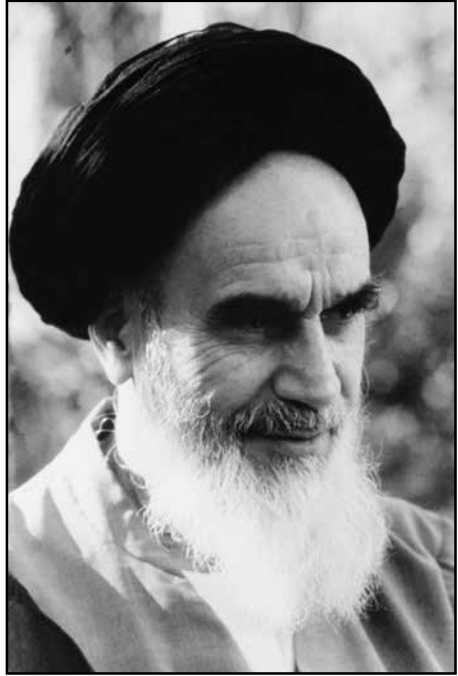
چاپ اول: ۱۳۹۲

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

کلیه حقوق این اثر به مرکز مطالعات تحقیقات و تدوین آیین‌نامه‌های رزمی ق.پ.ه.خ (ص) آجا تعلق دارد.

نشانی: تهران - خ هجرت - قرارگاه پدافند هوایی خاتم الانبیاء (ص) آجا - مرکز مطالعات تحقیقات و

تدوین آیین‌نامه‌های رزمی، کدپستی: ۱۷۸۷۱۹۹۸۱۱۱ تلفن: ۳۵۹۲۲۳۳۰ و ۳۵۹۲۴۴۱۰-۲۱



از همه نگارندگان حوادث جنگ و همه کسانی که توان انجام وظیفه در این مهم را دارند، درخواست می‌کنم از ثبت و ضبط جزئیات این دوران غفلت نکنند و این گنجینه تمام نشدنی را برای آیندگان به ودیعه بگذارند.
امام خمینی(ره)

می‌خواهم بگویم که این جنگ، یک گنج است. آیا خواهیم توانست از این گنج استفاده کنیم؟ آن هشت سال جنگ بایستی تاریخ ما را تغذیه بکند.
مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

پدافند امروز در اولویت اول است

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

تقدیم به شهدای گران قدر پدافند هوایی
از ابتدای جنگ تحمیلی تا سوباشی و
پس از آن

فهرست

- مقدمه..... ۱۳
- بهترین آهنگ دنیا / سرهنگ مظفر قاسمی..... ۱۵
- خاطرات پدافندی / سرهنگ ستاد حسین رزم‌آرا..... ۱۸
- حمله از سمت خورشید / سروان ذبیح الله نوری..... ۲۱
- خارک و حمله گسترده / سروان ذبیح الله نوری..... ۲۳
- مقابله با تهاجم دشمن / سرهنگ همایون داوطلب..... ۲۶
- خاطرات ماندگار / ستوانیکم بهرام سهرابی..... ۳۲
- یک ابتکار خوب در گرمای بالای ۵۰ درجه جنوب تا سرمای حدود ۲۰ درجه / سرهنگ بازنشسته شمس ا... نصیری..... ۳۵
- پاکی دل و صفای باطن / سرتیپ دوم بازنشسته سید محمد رفیع رضوی..... ۴۰
- خاطرات رزم مهر / سرهنگ جواد جاجانی..... ۴۲
- خاطره‌ای از یک سرباز / عباسعلی صالحی رضا آباد..... ۵۱
- دفاع از منابع اقتصادی کشور / خاطرات سروان حسین قنبری..... ۵۲
- از دوران مبارزه تا جنگ تحمیلی / سرهنگ بازنشسته حسین شاملو..... ۵۴
- حمله هوایی به اهواز / سرهنگ بازنشسته فرامرز روح افزا..... ۵۶
- شهید ستاری و سرباز پاسدار / سرهنگ بازنشسته خسرو جهانی..... ۵۹
- بودجه ندارید، مرام و انصاف هم ندارید؟ / سرهنگ بازنشسته خسرو جهانی..... ۶۱
- شهید فرهاد دستنبو فکری باز و هوشی بالای داشت / سرهنگ بازنشسته

۶۳..... خسرو جهانی

۶۵..... سهم هواپیماهای مهاجم عراقی /سرتیپ دوم بازنشسته سید محمود رضوی

۵۷..... تصاویر

مقدمه

چند سال از تشکیل قرارگاه پدافندهوایی خاتم‌الانبیاء(ص) ارتش جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد و هر روز که سپری می‌شود بر اهمیت گردآوری و تدوین خاطرات پیشکسوتان پدافندهوایی در سال‌های دفاع مقدس افزوده می‌شود. این اهمیت ناشی از اهتمام بر تقویت و ارتقاء پدافندهوایی و نقش اعمال مدیریت دانش و مستندسازی و همچنین تدوین تاریخ شفاهی در دستیابی به هدف پیش‌گفته می‌باشد. بدیهی است که بیان خاطرات و مستندسازی آن گامی مهم در تقویت هویت سازمانی پدافندهوایی محسوب می‌شود تقویت هویت سازمانی نیز می‌تواند ارتقاء دهنده باشد. بر همین اساس مرکز مطالعات، تحقیقات و تدوین آئین‌نامه‌های رزمی قرارگاه پدافندهوایی خاتم‌الانبیاء(ص) پس از تشکیل شبکه نویسندگان، محققان و پژوهشگران پدافندهوایی با بهره‌گیری از توان آن‌ها اقدام به انتشار کتب مختلف در حوزه دفاع مقدس کرده است. کتب «قدر تشنگی»، «خاطرات و خطرات»، «شانه‌به‌شانه با خورشید» و... در همین راستا توسط نویسندگان عضو شبکه محققان

ویژه‌شگران پدافندهوایی تالیف و با حمایت مرکز مطالعات منتشر شد.

کتاب پیش‌روی شما تحت نام «چشمان آسمان» با محتوای خاطرات کارکنان پدافندهوایی و رزمندگان هشت سال دفاع مقدس به بازگویی خاطرات و تدوین تاریخ شفاهی پدافندهوایی پرداخته است. انتخاب نام کتاب تحت عنوان «چشمان آسمان» براساس شرح وظایف پدافندهوایی و دشواری وظایف کارکنان پدافندهوایی و نگاه دائم کارکنان به آسمان و آماده‌به‌کاری همیشگی سامانه‌های پدافندهوایی انجام شده است. امید آن داریم که گامی کوچک در راستای پاس‌داشت زحمات پیشکسوتان و حرمت خون شهدای پدافندهوایی برداشته باشیم. انشاءالله

بهترین آهنگ دنیا سرهنگ مظفر قاسمی

در خصوص خاطرات زمان جنگ موارد زیادی در ذهن دارم که در بسیاری از این خاطرات شاهد فداکاری‌های همکاران و دوستانم بوده‌ام. خاطره‌ای را که برای شما و خوانندگان محترم در این مجموعه بازگو خواهم کرد مربوط به مناطق نفتی جنوب، سایت پازنان و در اوایل سال ۶۷ است.

به همراه یکی از همکاران در داخل رادار در حال انجام وظیفه بودیم که وضعیت قرمز شد. همه کارکنان کاملاً آماده درگیری و مقابله با جنگنده‌های دشمن بودند. شبکه یکپارچه پدافند هوایی هم نزدیک شدن هواپیمای دشمن را تایید کرده بود. حالات روحی من و همکارانم به هیچ وجه قابل توصیف نبود. با تمام وجود این احساس بر ما مستولی بود که این منطقه یعنی جایی را که از آن حفاظت می‌کردیم؛ قطعاً بخشی از وجودمان و جزئی از خانه ما بوده و به واقع هم همین بود که با جان و دل داشتیم از آن دفاع می‌کردیم. در همین حین اکوی چند هواپیما را بر روی صفحه رادار مشاهده کردیم و بلافاصله و در کوتاه‌ترین زمان ممکن بر روی نزدیک‌ترین آن لاک کردیم. پر واضح بود که هواپیماها با سرعت زیاد به منطقه نفتی و به ما نزدیک و نزدیک‌تر می‌شدند. با توکل بر خداوند متعال تمام اقدامات اولیه انجام شده بود و چیزی به جز رگبارهای آتشین جنگ‌افزارهای ما منتظر جنگنده‌های دشمن نبود.

لحظات به کندی می گذشت و من هیچ گاه گذشت ثانیه ها را تا این اندازه کند ندیده بودم. شاید باورتان نشود اما کل زمانی را که از آن صحبت می کنم در حقیقت شاید بیش از سی ثانیه نباشد ولی همین مدت اندک هم از نظر ما خیلی طول کشید. هواپیماها به فاصله مناسب رسیده بودند و درنگ جایز نبود. دکمه اجرای آتش روشن شده بود و بنابراین جهنمی از آتش را بر روی جنگنده های عراقی گشودیم. جنگنده های دشمن برای فرار از آتش سلاح های مان از جهات مختلف می گریختند. کاملاً معلوم بود که غافلگیر شده اند. در داخل TV رادار به وضوح اصابت گلوله ها بر زیر هواپیما را مشاهده می کردیم. بر روی یکی دیگر از هواپیماها لاک کردیم و بارانی از آتش را بر آن فرو ریختیم. جنگنده های دشمن فرار را بر قرار ترجیح داده و از میدان نبرد گریخته بودند. در همه ی لحظاتی که صدای رگبار توپ ها شنیده می شد احساس می کردم که بهترین آهنگ و سمفونی جهان در حال نواخته شدن است و آرامشی غیر قابل وصف داشتم و گویی به این یقین رسیده بودم که دشمن هیچ غلطی نمی تواند بکند. وضعیت که عادی شد خودمان هم از قدرتی که خداوند تبارک و تعالی در مواجهه با تجاوز هوایی جنگنده های عراقی به ما داده بود متعجب بودیم و تا همین امروز هم هر وقت که به یاد آن ایام می افتم و عملکرد خودم و همکارانم را ارزیابی می کنم بیشتر به این باور می رسم که اگر توکل بر خدا و توجهات حضرت ولی عصر (عج) نبود یقیناً از ما کاری ساخته نبود و مطمئناً راه به جایی نمی بردیم این را هم بگویم که، بعدها به ما گفته شد، رژیم بعث

عراق به این نتیجه رسیده است که جهت خنثی سازی بخشی از آتش توپخانه‌ی پدافند هوایی کشورمان، در زیر بدنه هواپیماهای میگ ۲۳ خود زره بسته و به همین علت گلوله‌های ما با وجود اصابت به زیر هواپیماهای یاد شده، قادر به انهدام جنگنده‌های دشمن نبود. ولی بدیهی بود که همین گلوله‌ها با وجود تعبیه زره در هواپیماهای دشمن به اذن پروردگار منجر به ترس خلبانان عراقی شده و باعث فرار آنان از صحنه‌های نبرد و درگیری شده بود.

خاطرات پدافندی سرهنگ ستاد حسین رزم آرا

با اجازه شما و کلیه خوانندگان خوب این مجموعه، خاطراتم را به دو بخش تقسیم کرده‌ام؛ بخش اول این خاطرات مربوط به دوران قبل از ورودم به خیل سربازان جان برکف ارتش طیبه ایران اسلامی است که به بمباران و موشک‌باران ناجوانمردانه‌ی شهرهای مان به وسیله رژیم معدوم بعث عراق ارتباط دارد.

من بارها از نزدیک شاهد بمباران ددمنشانه‌ی شهرهای مراغه و تهران توسط هواپیماهای دشمن بوده‌ام و ایثار، مقاومت و از خود گذشتگی ملتمان و فرزندان شجاعش؛ یعنی کارکنان سامانه‌های پدافند هوایی را به نظاره ایستاده‌ام. بنده به دفعات شاهد بودم که تعداد زیادی از هواپیماهای شکاری بمب افکن ارتش عراق به مناطق مسکونی حمله کرده و بمب‌ها، موشک‌ها و راکت‌های خود را بر سر این مردم مظلوم فرو ریخته‌اند. خوب یادم می‌آید که در این موارد همه به پناهگاه‌ها پناه می‌بردند و برخی نیز به خارج از شهرها می‌رفتند و یا در باغات پناه می‌گرفتند؛ ولی خدمه‌ی جان برکف و ایثارگر پدافند هوایی، بدون وقفه مشغول انجام وظایف خطیر خودشان بوده و همزمان بدون کوچک‌ترین ترس و واهمه‌ای، به مقابله با دشمن ادامه می‌دادند تا اینکه هواپیماهای دشمن مجبور می‌شدند از صحنه فرار کرده یا بمب‌های خود را از ارتفاعاتی بالاتر از برد جنگ‌افزارهای پدافندی به سوی شهرها رها کرده و منطقه را ترک کنند.

در یکی از این حملات که شدت آن نیز زیاد بود، یکی از پناهگاه‌های شهر مراغه که تعداد نسبتاً زیادی از مردم در آن پناه گرفته بودند مورد اصابت یک راکت هواپیمای دشمن قرار گرفت که تعدادی از هم‌وطنان ما اعم از زن و مرد و کودک به شهادت رسیدند. یادم هست که سامانه‌های پدافند هوایی بدون وقفه مشغول انجام وظیفه بودند و نفرات مسئول به هیچ عنوان مواضع خود را ترک نکرده و با ایمان راسخ، در سنگر خود مشغول مقابله با حملات خصمانه دشمن بعثی بودند. حقیقت این است که یگان‌های پدافند هوایی اولین خاکریز دفاعی جمهوری اسلامی ایران در نبردهای آتی نیز محسوب می‌شوند و در زمانی که به همه‌ی مردم توصیه و تاکید می‌شود که به پناهگاه‌ها و سنگرهای از پیش تهیه شده رفته تا از تهاجم دشمن در امان باشند؛ کارکنان پدافند هوایی بر حسب وظیفه‌ی ذاتی خود، با پایمردی و مقاومت در مواضع پدافندی، با هواپیماهای دشمن درگیر می‌شوند و آن‌ها را منهدم کرده و یا متواری می‌سازند.

بخش دوم خاطرات من به سال‌هایی بر می‌گردد که به دانشکده‌ی افسری امام علی (ع) نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی وارد شدم و پس از آن، حضور در مناطق عملیاتی را تجربه کردم و در این تجارب، بارها و بارها شاهد حضور مردانه‌ی خدمه و کارکنان پدافند هوایی در مناطق عملیاتی بودم که چهره‌های پرصلابت آن‌ها در هر منطقه‌ای، باعث قوت قلب یگان‌های نظامی بود.

در آن ایامی که شهید صیاد شیرازی فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران بودند به دلایل آموزشی و عملیاتی

دستور دادند که کلیه دانشجویان دانشکده‌ی افسری، فصل تابستان هر سال را در مناطق عملیاتی حضور یابند و ضمن تجربه‌ی حضور در جبهه به منظور ارتقای هر چه بیشتر روحیه رزمی آموزش‌های خود را با شرایط واقعی صحنه‌های رزم تلفیق کرده و کارآموده شوند.

گمان می‌کنم عملیات نصر-۷ بود که در سال ۱۳۶۶ در منطقه عملیاتی شمال غرب و در ارتفاعات دوپازا و بولفت انجام می‌شد. در آن عملیات جنگنده‌های عراقی بی‌وقفه و گسترده به ما حمله می‌کردند و به همین دلیل سامانه‌های توپخانه‌ای پدافند هوایی از پرکارترین یگان‌های درگیر در عملیات بودند. در یکی از حملات انجام شده چنان محو شهامت و از خودگذشتگی کارکنان یکی از سامانه‌های پدافندی - که بی محابا با هواپیماهای متخاصم درگیر شده بودند- شدم، که ناخودآگاه به جای رفتن به سنگر و جان پناه، در کنار آنها قرار گرفتم و نظاره‌گر دفاع جانانه‌شان از آسمان آبی میهنمان بودم. آن‌ها ضمن انجام وظیفه دارای شور و نشاط خاصی نیز بودند. شور و نشاطی که با وجود گذشت سال‌های متمادی هم چنان در ذره‌ذره‌ی وجودم باقی مانده است. امیدوارم که خداوند تبارک و تعالی به قرارگاه پدافند هوایی خاتم الانبیا(ص) آجا توفیق بدهد تا در دفاع سرافرازانه از حریم لاله‌ها و آسمان مقدس میهن اسلامی ما موفق و پیروز باشند که با وجود سپری شدن بیش از ۲۳ سال از دوران جنگ تحمیلی، همچنان در مواضع عملیاتی مناطق حساس و حیاتی کشور در جای جای ایران عزیز مستقر هستند و بنده بارها از نزدیک شاهد هوشیاری و همدلی آن‌ها در حراست از آسمان آبی کشورمان بوده‌ام.

حمله از سمت خورشید سروان ذبیح الله نوری

پنجم آذرماه سال ۱۳۶۳ بود. من در گروه پدافندهوایی همدان خدمت می‌کردم. در آن ایام رژیم بعثی عراق به علت استیصال در مقابله با دلیرمردان نیروهای مسلح کشورمان در خطوط مقدم جبهه، حمله به مردم بی دفاع شهرهایمان را آغاز کرده بود. در این زمان به من مأموریت داده شد که به شهر پلدختر بروم و مدتی را در کنار سایر همکاران پدافندی به دفاع از آن شهر بپردازیم. هنوز چند روزی به اتمام دو هفته از شروع ماموریت من مانده بود. فکر می‌کنم ساعت ۱۶:۰۰ مورخه‌ی هفدهم آذرماه ۱۳۶۳ بود و من به عنوان نمره یک^۱ روی توپ ۲۳ مم انجام وظیفه می‌کردم. وضعیت کاملاً عادی یا سفید بود. سرپرست آتشبار و فرمانده گروهان ژاندارمری پل دختر برای بازدید از موضع و سرکشی به ما آمده بودند. خورشید تقریباً در سمت چپ منطقه عمل اصلی جنگ افزارم قرار گرفته بود. بازدیدکنندگان برای دست دادن با من ناگزیر در سمتی قرار گرفتند که خورشید از آن سو می‌تابید. در حین سلام و علیک با این بزرگواران بودم که ناگهان متوجه شدم یک فروند هواپیمای میگ ۲۳ عراقی از سمت خورشید به طرف ما در حال شیرجه زدن است. زمان زیادی در اختیار نداشتم؛ سریعاً با فریادهای بلند از بازدیدکنندگان خواستم که سنگر توپ را ترک کنند و بلافاصله با اجرای آتش به

موقع و با رگبرهای کوتاه و پشت سرهم سعی در ایجاد سدآتش در برابر جنگنده‌ی دشمن کردم. این عکس‌العمل به هنگام و تیراندازی انجام شده موجب شد که هواپیما سریعاً مسیر خود را عوض کند و فرصتی برای اقدام تاکتیکی (بمباران احتمالی) بر علیه شهر پل دختر و مواضع پدافندی مستقر در آن پیدا نکند. بعدها خیلی به این موضوع فکر کردم که اگر این عزیزان در آن ساعات به موضع ما سرکشی نکرده و به محوطه سنگر توپ وارد نمی‌شدند چه اتفاقی می‌افتاد! آیا می‌شود قرار گرفتن این همه اتفاقات در کنار هم را که منجر به ناکارآمد ساختن پرنده شوم اهریمن پلید شد به چیزی جز امداد الهی تعبیر کرد؟! یقیناً تمام این وقایع توفیقی بود که نصیب ما شد. لازم به ذکر است که این ماجرا باعث شد تا از طرف سرپرست آتشبار و فرمانده گروهان ژاندر مری پل دختر نیز مورد تشویق و تفقد قرار بگیرم و مراتب در پیشینه خدمتی‌ام^۱ درج شود.

خارک و حمله گسترده سروان ذبیح الله نوری

دوران هشت ساله دفاع مقدس مملو از خاطراتی است که در سینه‌های رزمندگان غیرتمند ما به جای مانده است. به نظر می‌رسد که قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء(ص) آجا در این باره خیلی خوب کار نکرده و دلیل آن هم شاید به خاطر تازه تاسیس بودن قرارگاه و سنگینی وظایفی است که در جهت صیانت از هوا و فضای کشور بر دوش این قرارگاه نهاده شده است؛ اما در عین حال خیلی خوشحال هستم که این کار را شروع کرده‌اید. باید تا می‌توانید از ناگفته‌های آن ایام بگوئید که در سایه بهره‌گیری از تجارب پیشکسوتان، یقیناً در کارهایتان موفق‌تر عمل خواهید کرد. خاطره‌ای را که برایتان نقل می‌کنم به روزهایی تعلق دارد که به گروه پدافند هوایی خارک مأمور شده بودم. سال ۶۴ بود و من از گروه همدان به جزیره خارک اعزام شدم. برای رسیدن به خارک تنها دو راه مطمئن وجود داشت. یک راه این بود که به تهران بیایم و از طریق فرودگاه مهرآباد و سوار بر هواپیمای ترابری ۱۳۰-C و یا فرندشیپ نهجا^۱ به سوی خارک پرواز کنم و راه دوم هم این بود که با وسایط نقلیه‌ی مرسوم آن دوران به بوشهر رفته و به وسیله‌ی کشتی به سواحل مرجانی جزیره پا بگذاریم. البته راه‌های دیگری هم بود که هیچ کدام همانند راه اول، مشتاقان خدمت در جزیره‌ی

خارک را به خود جذب نمی‌کرد. با مقدمه‌ای که عرض کردم بدیهی است که من هم مسیر تهران و پرواز با هواپیماهای نهاجا را انتخاب کردم. جنگنده‌های رژیم بعث عراق در همان روز و قبل از آن که هواپیمای سی-۱۳۰ حامل ما به منطقه برسد به تأسیسات نفتی جزیره‌ی خارک حمله کرده بودند و از همین رو و به دلیل همزمانی حمله هوایی دشمن با پرواز هواپیمای ما، به ناچار هواپیمای مذکور به مدت تقریبی نیم ساعت به پرواز در آسمان ادامه داد تا خطر حمله هوایی هواپیمای عراقی رفع شود. سرانجام در فرودگاه خارک به زمین نشستیم و وقتی که درب‌های هواپیما باز شد سریعاً هواپیما را ترک کردیم زیرا که وضعیت قرمز بود و هر لحظه ممکن بود که فرودگاه بمباران شود. مسئولان آتشبار در خروجی فرودگاه منتظر ما بودند و بنابراین در اولین فرصت راهی مواضع پدافندهوایی شدیم. بر این اساس من به موضعی که به نام خدمات بندری معروف بود رفتم. شیفت‌های ما دو ساعت بود. ما سه نفر بودیم که به ازای دو ساعت شیفت عملیاتی، چهار ساعت هم استراحت می‌کردیم. اگرچه با تعدد حملاتی که به خارک صورت می‌گرفت عملاً در وضعیت قرمز (قرمز پر رنگ) مابقی کارکنان هم به نفر شیفت کمک می‌کردند و به این ترتیب فرصتی برای استراحت وجود نداشت. تازه زمان‌هایی را که به سرویس و نگهداری جنگ افزارها اختصاص می‌دادیم نیز به اوقات فراغت ما اضافه می‌شد. در آن موقع و بر اساس لوحه‌ی تنظیمی قرار شد که من از ساعت ۱۲:۰۰ تا ۰۲:۰۰ بامداد شیفت بدهم. همه می‌دانستیم که هواپیماهای عراقی هر

روز حداقل در چهار نوبت به قصد بمباران جزیره به خارک حمله می‌کنند. اگرچه در بیشتر موارد شلیک موفقیت‌آمیز سامانه‌های موشکی و یا آتش پر حجم و موثر سامانه‌های توپخانه‌ای مانع از موفقیت دشمن می‌شد اما گاهی هم اتفاق می‌افتاد که پرتاب بمب از ارتفاعات غیر قابل دسترس پدافند هوایی، لوله‌ها، مخازن و تلمبه‌خانه‌های جزیره خارک را مورد اصابت قرار بدهد و خساراتی را به بار بیاورد. حدود ساعت ۰۸:۰۰ صبح همان روز من منتظر بودم تا شیفت را تحویل نفر بعدی بدهم که ناگهان وضعیت قرمز (قرمز پر رنگ) شد و آژیر آن در منطقه پیچید. هنوز چند دقیقه‌ای از اعلام وضعیت نگذشته بود که از سوی شبکه یکپارچه پدافندی دستور سد آتش داده شد. کاملاً معلوم بود که تعداد زیادی از هواپیماهای عراقی هجوم گسترده‌ای را آغاز کرده‌اند. باید مثل همیشه به خدا توکل می‌کردیم و دل به دریا می‌سپردیم. لحظات سخت و دشواری بود. تمامی کارکنان موضع جمع شده بودند و هر یک کاری می‌کردند. باید مهمات مورد نیاز را در حین تیراندازی به سر توپ منتقل می‌کردیم. وجود همکارانم قوت قلبی بود که با جدیت بیشتر به سمت هواپیماهای حمله‌ور تیراندازی کنم. رگبارهای الکتریکی توپ اورلیکن (و سایر سامانه‌های مستقر در جزیره) ناقوس مرگ جنگنده‌های دشمن را می‌نواختند و به ما آرامش می‌دادند. در آن روز بار دیگر توانستیم با استمداد از آستان حی لایزال، تهاجم هواپیماهای عراقی را دفع کنیم و تلاش مذبحانه‌ی آنان را در بمباران تأسیسات و اسکله‌های جزیره خارک عقیم سازیم.

مقابله با تهاجم دشمن سرهنگ همایون داوطلب

سال ۱۳۶۶ پس از طی دو سال و نه ماه دوره آموزشی با تخصص افسر PPI رادار اسکایگارد و به همراه تعدادی از همکاران به گروه پدافند هوایی امیدیه منتقل شدیم. از این رو به صورت دسته جمعی بلیط قطار تهیه کردیم و در روز موعود همگی به ایستگاه راه آهن تهران رفتیم. در آن روز تعداد زیادی از اقوام و بستگان ما، جهت بدرقه به راه آهن آمده بودند و همگی در حال خداحافظی با عزیزانشان بودند. به هر حال پس از خداحافظی از خانواده و سوار شدنم به قطار حرکت کردیم. با توجه به محاسبات بایستی صبح روز بعد به اهواز می‌رسیدیم. به گمانم نیمه‌های شب (حدود ساعت ۰۲:۰۰ بامداد) بود؛ مسئول واگن سراسیمه ما را از خواب بیدار کرد و دائماً اظهار می‌کرد که پیاده شوید. ما که غافلگیر شده بودیم با تعجب به اطراف نگاه می‌کردیم. در آن فضای تاریک چیزی به غیر از کوه‌های سر به فلک کشیده دیده نمی‌شد. از مسئول واگن علت را جویا شدیم و با توضیحات او متوجه شدیم، در کنار پل تله زنگ استان لرستان هستیم که این پل توسط هواییمایهای متجاوز عراقی منهدم شده و به همین دلیل مسافران باید از قطار پیاده شوند و پس از طی مسافتی نسبتاً طولانی به طرف دیگر پل بروند. قطار دیگری در آن سوی پل منتظر بود تا مسافرین را سوار کند و به مقصد برساند. با توشه‌ای که به همراه خود داشتیم پیمودن این مسیر مشکل‌تر می‌شد. خصوصاً این که جاده اصلاً قصد نداشت تمام شود. با هر مشقتی که بود به انتهای راه

و به قطار رسیدیم و بعد از سوار شدن به قطار، سفر خودمان را ادامه دادیم؛ صبح روز بعد و پس از پیاده شدن در ایستگاه قطار شهر اهواز، خودروبی کرایه کردیم و به مقصد گروه پدافند هوایی امیدیه به راه افتادیم. بعد از رسیدن به امیدیه و محل خدمت در معاونت عملیات گروه نسبت به منطقه خوزستان و استان‌های هم‌جوار توجه عملیاتی شدیم و بعد از آن ابتدا به محل گردان اسکایگارد که با فاصله نه چندان زیادی از گروه قرار گرفته بود رفتیم؛ در آنجا بر اساس نیاز آتشبارها به نیروی انسانی، تقسیم و سازماندهی شدیم.

من و سه نفر از دوستانم سهمیه آتشبار یکم اسکایگارد بودیم. در آن موقع تعداد افسران عملیاتی سامانه اسکایگارد خیلی زیاد نبود و از این لحاظ کمبودهای بسیاری وجود داشت (این‌ها را می‌گویم تا جوان‌های عزیز هم تخصص بنده بدانند که با چه مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کردیم). یادم هست که هوای خوزستان مثل همیشه داغ و گرم بود. مثل مردمانش که از همین جا دست همه‌ی آنها را می‌بوسم، گرمای خاصی را تجربه می‌کردیم. خلاصه این‌که هر کدام از ما به یکی از مواضع مستقر در جاده اهواز- امیدیه اعزام شدیم و به این ترتیب در چرخه‌ی عملیاتی قرار گرفتیم. اولین شیفت کاری و تجربه‌ی عملیاتی بنده در موضع کارون (۳) اهواز واقع در ۶۵ کیلومتری این شهر سپری شد. نمی‌دانم شاید برای خوانندگان این اثر جالب باشد که بدانند به علت گرمای فوق‌العاده هوا و این‌که به آن شرایط عادت نداشتیم بلافاصله که ساعت کار ما تمام می‌شد و رادار را خاموش می‌کردیم، فاصله چند صد متری رادار تا کانکس زیست را می‌دویدیم. به هر حال خیلی در موضع

کارون (۳) نماندم و به دلیل کمبود نیرو به موضع یونیت (۲) اهواز منتقل شدم. این رسد اسکایگارد در فاصله تقریبی پنج کیلومتری شهرستان اهواز واقع بود. در این مدت من و تمام هم دوره‌ای‌هایم سعی می‌کردیم ضمن انجام وظایف محوله، دروسی را هم که در مدت آموزش یاد گرفته بودیم، با حالات واقعی و عملیاتی صحنه‌های پیش رو تطبیق بدهیم و البته ثمره‌ی این انطباق و درس‌آموزی از پیشکسوتان در رزم حقیقی به کمک‌مان آمد. اوایل تابستان سال ۱۳۶۶ هنوز چند ماهی بیشتر از ورود من به مدار عملیاتی سپری نشده بود. رسد ما دارای انبار مهمات مناسبی نبود. هماهنگی‌های لازم جهت ساخت انبار مهمات استاندارد صورت گرفته بود و توافق شده بود این انبار توسط شرکت نفت ساخته شود. صبح زود تعدادی از کارگران شرکت نفت به منظور ساخت انبار مهمات، با یک دستگاه کامیون حامل بلوک‌های سیمانی به موضع ما آمدند. به خاطر دارم که کارگران با سرعت تمام و عجله بسیار بلوک‌ها را تخلیه می‌کردند. آقای بسیار تنومند که علاوه بر رانندگی خودرو، مسئولیت این عزیزان را هم بر عهده داشت دائماً بر تسریع در تخلیه کامیون تاکید می‌کرد. فرمانده رسد ما که فکر می‌کرد عجله‌ی کارگران زحمت‌کش شرکت نفت و راننده یاد شده به دلیل نگرانی از احتمال بمباران سایت توسط جنگنده‌های عراقی است در حال دلجویی از این عزیزان بود و به کمک سایر کارکنان و با امکانات اندک موجود در موضع از آنان پذیرایی می‌کرد. فکر می‌کنم که در حال گفتن جملاتی قریب به این مضمون

۱. شرکت نفت و سایر شرکت‌هایی که به وسیله پدافند هوایی ارتش در طول سالیان دفاع مقدس دفاع گردیده اند الحق و الانصاف با تمام امکانات در اختیار خود نسبت به پشتیبانی‌های عمومی از سایت‌های مستقر شده اقدام کرده‌اند.

بود «مطمئن باشید نگرانی شما بی‌مورد است و با خیال آسوده کار خودتان را ادامه دهید. هیچ‌گونه خطری وجود ندارد» در همین هنگام برق کانکس زیست ما قطع شد. به دلیل از کار افتادن کولرهای گازی، دمای هوای اتاق به شدت بالا رفت و همگی مجبور شدیم در سایه‌ای واقع در محوطه پناه بگیریم. حدود ساعت ۰۹:۰۰ صبح بود و ساعت کاری رادار ما از سی دقیقه‌ی دیگر شروع می‌شد؛ با اتفاقاتی که پیش آمده بود و با هماهنگی شبکه‌ی یکپارچه پدافند، رادار را روشن کردیم و بلافاصله بعد از چند دقیقه عملیاتی شدیم؛ حدود ده دقیقه‌ای از روشن شدن دستگاه گذشته بود و در شرایط کاملاً جنگی (که معمولاً وضعیت عملیاتی است) به‌سر می‌بردیم. ناگهان دو اکوی هواپیما، آن‌هم در فاصله هفت کیلومتری بر روی صفحه رادار ظاهر شدند. این هواپیماها با سرعتی هر چه تمام‌تر به سمت تأسیسات نفتی ما در حرکت بودند. با توجه به تجربه نه چندان طولانی در محیط‌های عملیاتی، شرایط سختی را در پیش‌رو داشتیم. می‌دانستیم که هواپیمای خودی در منطقه نداریم (که اگر داشتیم قبلاً از طریق شبکه اطلاع‌رسانی می‌شد). وقت زیادی در اختیار ما نبود. باید سرعت عمل به خرج می‌دادیم. سریعاً بر روی نزدیک‌ترین هدف لاک کردم و توپ‌ها را در اختیار رادار گرفتم. اپراتور TV که حقیقتاً فرد ورزیده و با تجربه‌ای بود در اندک زمانی پس از قفل شدن هدف، اعلام کرد که جنگنده‌های دشمن در صفحه TV دیده می‌شوند. دکمه فایر را فشار دادم و توپ‌ها شروع به تیراندازی کردند. هواپیماهای دشمن سراسیمه متفرق شدند و کاری از پیش نبردند. شلیک گلوله‌ها باعث شد تا تمام منطقه حالت جنگی بگیرد. راهی به جز فرار برای جنگنده‌های

مهاجم عراقی باقی نمانده بود. حجم آتش گشوده شده بر روی آنها، جهنمی را برایشان تدارک دیده بود و هواپیماهای دشمن به ناچار به چپ و راست گردش کرده و از صفحه رادار محو می‌شدند. با آن‌که جنگنده‌های عراقی از صحنه گریخته بودند اما حسی ناخودآگاه به من هشدار می‌داد که حادثه‌ای دیگر در شرف وقوع است. حتم داشتم که احساسم دروغ نمی‌گوید. توپ‌ها را از اختیار خارج کردم و از خدمه‌های توپ خواستم مجدداً مهمات‌گذاری کرده و آماده درگیری باشند؛ هنوز ثانیه‌هایی از اعلام آماده بودن توپ‌ها نگذشته بود که مجدداً اکوی چند هواپیما بر روی صفحه‌ی رادار ظاهر شد و این بار ما آماده‌تر از قبل بودیم. باید چنان درسی به دشمن می‌دادیم که هوس حمله به آشیانه عنقا(سیمرغ) را در سر نپروراند. به محض این‌که اولین هواپیما در برد مناسبی قرار گرفت بر روی آن قفل کردیم. توپ‌ها آماده و در اختیار رادار بودند. درگیری شروع شد و هواپیماهای عراقی مجدداً مجبور به فرار شدند. در این لحظه صدای هشدار و اعلام خطر ASM^۱ رادار با وضوحی هر چه تمام‌تر به گوش می‌رسید و از احتمال اصابت موشک هوا به زمین دشمن به رادار ما حکایت می‌کرد. در یک‌آن، دانش مقابله با این وضعیت (که در دوره‌های آموزشی یادمان داده بودند) با سرعتی باور نکردنی مانند نواری از جلوی چشمانم گذشت. می‌دانستم که عدم مقابله در این حالت همانا و اصابت موشک به دستگاه و در نتیجه انهدام رادار و شهادت نفرات آن هماناست. نیروی شگفت‌انگیزی در خودم حس می‌کردم. سرخوشی ناشی از رسیدن به کمال مطلوب آدمی از گذرگاه شهادت از یک طرف و زنجیره‌های نامریبی

۱. موشک هوا به سطح

اتصال به زندگی دنیایی از طرف دیگر مرا به این سو و آن سو می‌کشیدند. نمی‌دانم چقدر طول کشید، باید کاری می‌کردم. سریعاً دستورهای لازم را به درجه دار TV که مقدمات مقابله با این وضعیت‌ها را در اختیار داشت ابلاغ کردم. کارها بسیار سریع‌تر از آن چه تصور می‌کردیم انجام شد و بر روی موشک قفل کردیم ولی با این حال زمان از دست رفته بود. دقیقاً یادم نیست که آیا موفق به شلیک بر روی موشک هم شدیم یا نه! به هر حال موشک از مسیر اصلی خود منحرف شد و به محلی دور از تأسیسات اصابت کرد. محلی که ارزش عملیاتی چندانی نیز نداشت و تنها باعث شده بود تا تلی از خاک به آسمان فرستاده شود. خوشبختانه با مقابله به موقع و مؤثر سامانه‌های پدافند هوایی، هواپیماهای مهاجم متواری شده بودند و آرامش به منطقه باز گشته بود. در این عملیات متوجه شدم که زمان تا چه اندازه حیاتی و ارزشمند است و تنها و تنها چند ثانیه‌ی به ظاهر ناقابل می‌تواند به کسب و یا از دست رفتن موفقیت کاملی منجر شود و این که تلفیق آموزش و تجربه، تعیین کننده‌ی سرنوشت یک عملیات است و مهم‌تر از همه این‌که حق تعالی همواره یاری‌رسان سربازان بی‌نام و نشان این مرزوبوم بوده و خواهد بود و به تلاش‌های آنان برکت خواهد داد. انشاءالله

خاطرات ماندگار ستوانیکم بهرام سهرابی

در یکی از روزهای سال ۱۳۶۵ من و تعدادی از همکارانم در گروه پدافند هوایی امیدیه مشغول خدمت و حراست از آسمان میهن عزیزمان؛ ایران بودیم و مأموریت داشتیم که از تلمبه‌خانه‌های نفتی منطقه دفاع کنیم.

رأس ساعت ۰۸:۰۰ صبح که به موضع رسیدیم، تا ظهر همان روز مشغول آموزش و سرویس دستگاه‌ها بودیم. هنوز دقایقی چند از ورود من به کانکس زیست نگذشته بود که ناگهان از سوی شبکه یکپارچه، وضعیت قرمز اعلام شد و متعاقب آن صدای آژیر تلمبه‌خانه به صدا درآمد. رادار مادر (CRC) از تجاوز و حمله قریب‌الوقوع تعداد سه فروند از هواپیمای دشمن به منطقه خبر داده بود. با قرمز شدن وضعیت، بدون فوت وقت به طرف یکی از توپ‌های ۳۵ میلی‌متری اسکایگارد دویدم! به محض رسیدن به سنگر توپ در جای خودم قرار گرفتم. در آن موقع تمام کارکنان رسد اسکایگارد بی‌صبرانه به انتظار نشسته بودند تا در صورت حمله دشمن، با همه‌ی قوا از آسمان منطقه دفاع کنند. این انتظار زیاد طول نکشید. دقایقی بعد دو فروند از جنگنده‌های عراقی در آسمان منطقه ظاهر شدند و درگیری آغاز شد. دشمن که از مقابله‌ی به موقع رادار و آتش توپ‌های ما گیج شده بود بمب‌ها و راکت‌هایش را بی‌هدف رها

۱ من رییس توپ بودم و در حالات عادی، نفرات دوره دیده‌ی وظیفه شیفتم می‌دادند.

کرد و گریخت، در حین درگیری دو فروند راکت به سوی تلمبه‌خانه شلیک شد که خوشبختانه با اقدام به موقع و ایجاد سد آتش، خلبان هواپیمای متخاصم موفق به شلیک صحیح نشده بود و راکت‌های شلیک شده به تلمبه‌خانه اصابت نکردند و به لطف خداوند متعال حتی منفجر هم نشدند. یک فروند از راکت‌های شلیک شده نیز که رادار اسکایگارد را هدف قرار داده بود به چند متری رادار اصابت کرد و منفجر شد. هوای منطقه کاملاً خاک‌آلود شده بود. دود و غبار ناشی از انفجار و تیراندازی همه جا را پوشانده بود و به‌قول معروف چشم، چشم را نمی‌دید. نفرات داخل رادار آسیبی ندیده بودند. اگرچه رادار از کار افتاده بود. ولی ما همچنان آماده بودیم که ناگهان یکی از سربازان فریاد زد: سرگروه‌بان هواپیما!!!

من به آسمان نگاه کردم. یک فروند جنگنده دشمن به طرف ما شیرجه زده بود. با نیرویی مضاعف و با استعانت از خدا لوله‌های توپ را به طرفش نشانه گرفتم و شروع به تیراندازی کردم ولی هواپیما همین‌طور به ما نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد؛ شاید باورتان نشود اما هواپیما آن قدر به ما نزدیک شده بود که به گمانم خلبانش را هم می‌دیدم. من هم چنان با توکل به خدا به سوی دشمن شلیک می‌کردم و آن را به رگبار بسته بودم. هواپیما به بالای سرمان رسیده بود و من دست‌بردار نبودم. کاملاً معلوم بود که نبردی به نام مرگ و زندگی بین ما و خلبان درگرفته بود. شهادتین را بر لبم جاری کرده بودم که ناگهان دود سیاهی از پشت هواپیما مشاهده شد. هواپیما از ما فاصله گرفت و دور شد و چند کیلومتر دورتر از ما به

زمین افتاد. عطر فریادهای الله اکبر، الله اکبر کارکنان رسدمان که از توفیق به دست آمده سر از پا نمی‌شناختند، فضا را معطر کرده بود. در یک لحظه خودم را در آغوش سایر همکارانم دیدم و به اتفاق هم سجده شکر بجا آوردیم و سر به آستان حضرتش سپردیم، که اگر یاری او نبود بی گمان در حمله اول دشمن از پای درآمده بودیم. به هر حال کلیات موضوع و سقوط هواپیمای عراقی رابه CP (پست فرماندهی) گزارش دادیم و مجدداً مشغول آماده کردن رسد و جنگ‌افزارهای آن جهت دفاع مقتدرانه از آسمان کشور عزیزمان شدیم.

یک ابتکار خوب در گرمای بالای ۵۰ درجه جنوب تا سرمای حدود ۲۰ درجه سرهنگ بازنشسته شمس ا... نصیری

دقیق به خاطر من نیست اما فکر می‌کنم، حدود سال‌های ۶۶-۶۵ بود و من به عنوان افسر رابط گروه پدافند هوایی امیدیه در پست فرماندهی پایگاه پنجم شکاری مشغول به کار بودم. تعداد تأسیسات نفتی موجود در این بخش از میهن اسلامی به آن اندازه بود که طمع دشمن را بر می‌انگیخت. این تأسیسات برای ما هم اهمیت بسیاری داشت. در آن سال‌ها اقتصاد کشور به شدت به منابع نفتی و صادرات آن وابسته بود. زمان جنگ بود و کشور به درآمد‌های نفتی خود که اکثراً از مسیر استان خوزستان و استان‌های هم‌جوار آن عبور می‌کرد بیشتر از پیش نیاز داشت. عراق هم بر اهمیت این تأسیسات کاملاً واقف بود و یکی از اهداف استراتژیک خود را، از بین بردن و انهدام این تأسیسات قرار داده بود. به همین علت، ورود و عبور هواپیماهای دشمن از این مناطق همواره یکی از دغدغه‌های اصلی رادارهای پدافند هوایی بود که با در اختیار داشتن جنگنده‌های تیز پرواز نیروی هوایی الهی ارتش ایران اسلامی و سامانه‌های دفاعی زمین پایه تحت کنترل عملیاتی شبکه یکپارچه متشکل از سامانه‌های موشکی و توپخانه‌ای نیروهای مسلح کشور و با تمام توان در مقابل تهاجمات گسترده‌ی هوایی رژیم بعث عراق ایستاد و با چنگ و دندان از آسمان میهن مان دفاع کرد. بدنیست

به عرض شما و خوانندگان محترم این مجموعه برسانم که اعلام به موقع وضعیت‌های سفید و زرد و قرمز در مناطق مختلف کشور تنها گوشه‌هایی ناچیز از هوشیاری شبکه گسترده راداری، دیده بانی و سایر مواضع پدافندی کشور محسوب می‌شد که با دقت کامل هوا و فضای کشور را رصد می‌کردند. البته پر واضح است که گاهی نیز اتفاق می‌افتاد که هواپیماهای دشمن با استفاده از عوارض زمین و نقاط کور راداری وارد منطقه شوند و سعی در غافلگیری یگان‌های پدافندی داشتند که البته دلیرمردان پدافندی شجاعانه سعی در ممانعت از کسب موفقیت آن‌ها داشتند. به نظرم همین اقداماتی هم که در دوران دفاع مقدس انجام شد بیشتر از هر چیز دیگری به معجزه شباهت دارد.

در آن زمان مسئولان وقت پدافندهوایی به مواردی که گفته شد آگاهی کامل داشتند و با تصمیمی هوشمندانه تصمیم گرفتند که تا وقت گسترش، مبتنی بر تقویت پست‌های دیده‌بانی در مناطق حیاتی حساس و هم چنین نقاط کور راداری کشورمان، نقیصه‌های موجود را برطرف کنند. روش کار این پست‌ها هم این گونه بود که این دیدبانی‌ها مستقیم و یا غیر مستقیم (بسته به برخی از عوامل نظیر فاصله و عوارض طبیعی) با افسر رابط پست فرماندهی تماس می‌گرفتند و پرواز در ارتفاع پایین هواپیماهای دشمن را به محض رویت به ما گزارش می‌کردند. ما هم وظیفه داشتیم که اطلاعات دریافتی از شبکه‌های دیدبانی را بلافاصله از طریق پست فرماندهی پایگاهی که در آنجا شیفت می‌دادیم به رادارهای منطقه اعلام کنیم

تا هماهنگی لازم با مرکز عملیات منطقه (SOC) صورت بگیرد و در نهایت وضعیت مناسب هر منطقه را به شبکه ابلاغ نمایند. یکی دیگر از وظایف ما این بود که تغییر وضعیت‌هایی را که دریافت می‌کردیم به کلیه‌ی پست‌های فرماندهی گردان‌های زمین به هوا منعکس کنیم و به این ترتیب تمام جنگ‌افزارهای ارتفاع پست مستقر در مناطق نیز در جریان این تغییر وضعیت‌ها قرار می‌گرفتند. البته در مورد سامانه‌های موشکی موضوع فرق می‌کرد و آن‌ها دستوراتشان را از رادارها دریافت می‌کردند؛ یکی دیگر از تدابیری که از اقدامات بسیار خوب پدافند هوایی در این دوران محسوب می‌شود این بود که، اگر برخی از پست‌های دیدبانی که در نقاط کلیدی مستقر بودند و مستقیماً با ما تماس داشتند، ورود جنگنده‌های دشمن را گزارش می‌کردند ما این اجازه را داشتیم که ضمن در نظر گرفتن امنیت پروازهای خودی در حال پرواز و یا در حال عبور از منطقه، راساً به تغییر وضعیت منطقه تحت مسئولیت‌مان اقدام کنیم و بعد از آن موضوع را به اطلاع شبکه یکپارچه بالا دستی خود برسانیم. این کار باعث می‌شد تا از اتلاف وقت در شرایط حمله دشمن جلوگیری شود. در این موارد به محض اینکه نفر دیده‌بان سمت بندر دیلم، که مستقیماً با من تماس داشت، اعلام می‌کرد که من جنگنده‌های دشمن را می‌بینم و یا اینکه صدای هواپیمای عراقی را می‌شنوم که در کف زمین خوابیده و در حال نزدیک شدن است، من با توجه به روش‌های معمول آن زمان پدافند که تمام هواپیماهای خودی، خصوصاً هواپیماهای نسبتاً زیاد شرکت نفت را که از خارک به

اهواز می‌آمدند و از اهواز به مسجد سلیمان می‌رفتند را، ثبت مسیر می‌کردیم و تشخیص می‌دادم که آیا دیده‌بان هدفی را که گزارش کرده دشمن است یا نه! بدیهی است که اگر هواپیمای گزارش شده را دشمن شناسایی می‌کردم بدون اینکه با SOC و CRC هماهنگی شود وضعیت منطقه را قرمز اعلام می‌کردم. ناگفته پیداست که اطلاعات و سطح آموزش هواپیماشناسی دیده‌بانان هم خیلی به ما کمک می‌کرد و دیده‌بانانی بودند که گزارشات آنان حجت را بر همه تمام می‌کرد. البته ما همیشه سعی می‌کردیم تمام اطلاعات دریافتی را با اطلاعاتی که از مسیر حرکتی پروازهای خودی داشتیم تطبیق بدهیم و بعد اقدام کنیم. بعد از اطمینان از آمادگی صددرصدی تجهیزات جهت مقابله با هواپیماهای عراقی، نوبت به این می‌رسید که به SOC شیراز، رادار بهبهان، رادار بندر امام و یگان‌های مستقر در اهواز اطلاع بدهیم که به خاطر گزارش ورود هواپیما توسط فلان پست دیده‌بانی، به منطقه تحت مسئولیت‌مان اعلام وضعیت قرمز کرده‌ایم. اعلام به موقع وضعیت قرمز باعث می‌شد که همه یگان‌های مستقر در منطقه با آمادگی صددرصد با دشمن روبرو شوند و اکثراً این‌گونه بود که چند ثانیه بعد از اعلام وضعیت قرمز، برخی از مواضع پدافندی اطلاع می‌دادند که ما هواپیما را دیدیم و یا برخی دیگر از درگیری با دشمن خبر می‌دادند و با این روش ما توانستیم از خسارت‌های احتمالی بسیاری که امکان داشت به خاطر عدم اطلاع قبلی مواضع و با بمباران شدن تأسیسات رخ بدهد جلوگیری کنیم. مستحضر هستید که در طول جنگ تحمیلی،

میلیون هاوکزارش دیده‌بانی به همین ترتیبی که گفته شد به دست ما رسید که گزارشات بسیار ارزشمندی بودند و کمک‌های بسیاری هم به ما کردند. یادم می‌آید که این تجربه بارها و بارها در مدت زمانی که در سال‌های ذکر شده به عنوان افسر رابط پدافند زمین به هوا در پست فرماندهی پایگاه پنجم شکاری خدمت می‌کردم تکرار شد و باعث شد تا وضعیت منطقه به دفعات متعدد با استفاده از گزارشات دیده‌بانی قرمز شود که ناکامی‌های پی‌درپی جنگنده‌های دشمن را در راه رسیدن به اهداف پلید و شومشان به دنبال داشت. خوشبختانه قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء(ص) آجا در حال حاضر اصلاً قابل قیاس با دوران دفاع مقدس نیست و با پیشرفت‌های همه جانبه‌ای که در تمامی عرصه‌ها رخ داده است از توان خیلی خوبی برای مقابله با تهدیدات پیش‌رو برخوردار می‌باشد که سامانه‌های دیدبانی کشور هم از آن مستثنی نیستند.

در خاتمه برای کلیه کارکنان فداکار پدافندی که در گرمای بالای ۵۰ درجه جنوب و سرمای حدود ۲۰ درجه مناطق سردسیر، عاشقانه در حال انجام وظیفه می‌باشند آرزوی سلامتی و موفقیت روزافزون دارم.

پاکی دل و صفای باطن

سرتیپ دوم بازنشسته سید محمد رفیع رضوی

انقلاب شکوهمند اسلامی ایران تازه به بار نشسته بود. حضرت امام(ره) فرمان داده بودند تا جهت برداشت محصولات کشاورزی به ویژه گندم به کشاورزان کمک شود. در آن ایام من فرماندهی یکی از سایت‌های راداری را به عهده داشتم. با شنیدن فرمان امام (ره) تعدادی از کارکنان داوطلب را جهت جمع‌آوری محصولات روستاهای هم‌جوار اعزام کردم و به اندازه توان خود به آن‌ها کمک کردیم. ماه‌ها از این موضوع گذشت و جنگ تحمیلی شروع شده بود و من هم‌چنان به عنوان فرماندهی آن سایت تلاش می‌کردم تا در خدمت جبهه و جنگ باشم. یک روز از دژبانی درب ورودی سایت به من اطلاع دادند که فردی که خود را کدخدای یکی از روستاهای مجاور معرفی می‌کند، کامیون پر از سیبی را به سایت آورده و می‌خواهد صندوق‌های سیب را مابین کارکنان سایت تقسیم کند. ما نظامیان یاد گرفته‌ایم که در بسیاری از مواقع خصوصاً در برخورد با چنین مواردی برخی از ملاحظات امنیتی را رعایت کنیم. از این رو با کمال ادب و به نحوی که کدخدا ناراحت نشود از دریافت آن‌ها خودداری کردم. کدخدا که مرد نه چندان پیری بود با ناراحتی از عدم قبول سیب‌های اهدایی توسط ما، از زحمات کارکنان سایت در برداشت محصولات روستای خودش گفت و این که می‌خواهد کمی از شرمندگی ما در بیاید. وقتی به او گفتم که کمک به روستاییان

بنا بر اوامر امام خمینی (ره) صورت گرفته و دینی بر گردن شما نمی‌باشد چشمانش پر از اشک شد و در حالی که به پهنای صورت می‌گریست خطاب به من گفت: شما فکر می‌کنید ما این چیزها را نمی‌دانیم؟ شما با این حرف‌ها می‌خواهید توفیق خدمت به سربازان کشورمان را از ما بگیرید؟ حقیقتش را بخواهید مانده بودم در برابر استدلال او چه بگویم. به ناچار و برای این که دلش را نشکنم تعداد سه صندوق سیب را برای سه شیفت کاری کارکنان سایت برداشتم و با شرمندگی زیاد مابقی را به روستا برگرداندم. اگرچه سالیان سال از آن دوران گذشته است و من از خدمت در ارتش بازنشسته شده‌ام ولی هر زمان که نگاه اشک آلود کدخدای آن روستا را به خاطر می‌آورم بیشتر از خودم خجالت می‌کشم و همواره از خودم می‌پرسم که آیا کار درستی کرده‌ام که بزرگ قومی مهربان، فداکار و خوش قلب را از خود رنجانده‌ام؟ امیدوارم که قلب نازنین آن مرد عزیز مرا بخشیده باشد. آمین.

خاطرات رزم مهر سرهنگ جواد جاجانی

از زمان جنگ مدت زیادی می‌گذرد ولی خاطرات آن بعضاً مثل یک فیلم در جلوی چشمان آدم در حال نمایش است که مرور آنها گاهی به نفرات احساس غرور می‌دهد و زمانی باعث می‌شود که سختی‌های موجود را راحت‌تر تحمل کنند ولی مهم حفظ این خاطرات می‌باشد. لذا به چند مورد از خاطرات که در خصوص رزمی از روی مهر و عشق و اعتقاد بود و در مدت حضورم در جنگ اتفاق افتاد اشاره می‌کنم. امیدوارم که یادی از زحمت کشان زمان جنگ و دفاع مقدس از خاک میهن اسلامی شده باشد و هم ورقی به اوراق دفتر دلاوری های کارکنان پدافند هوایی اضافه شود.

بنده از نیمه دوم سال ۱۳۶۶ که فارغ التحصیل شدم داوطلبانه به جزیره خارک منتقل شدم تا در تخصص سامانه اسکایگارد مشغول خدمت شوم. برادران روحانی در زمان جنگ بصورت حداقل ماهانه به مواضع پدافندی سرکشی می‌کردند و برای پرسنل حاضر سخنرانی و از حقانیت دفاع مقدس صحبت می‌کردند یک روز یکی از همین روحانیون در جمع ما گفت «برادران من، از آنجایی که تنها محل درآمد دولت برای اداره کشور و ادامه جنگ فروش نفت است و تنها جایی که می‌شود نفت ایران را از آنجا صادر کرد همین جزیره خارک می‌باشد لذا حضور شما، کار شما، راه رفتن شما، خوابیدن شما و حتی نفس کشیدن شما در این جزیره عین عبادت است»

و بنده در تکمیل این سخن باید بگویم جزیره خارک به مساحت ۲۴ کیلومتر مربع (۶×۴ کیلومتر) دارای دو اسکله مهم (آذریاد برای بارگیری سوپرنفتکشها و اسکله T برای سایر نفتکشها) می باشد و در این مساحت محدود از زمان جنگ حدود ۷۰ موضع پدافندی اعم از سامانه های موشکی، راداری، اسکایگارد، اورلیکن، ۲۳ م م، ۱۴،۵ م م و دوش پرتابی ها در داخل و یا روی چاه های پیرامونی جزیره و حتی روی کشتیهای ثابت نزدیک جزیره مستقر بودند و به صورت شبانه روزی از جزیره دفاع می کردند. تاریخ دقیق یادم نیست ولی می دانم روز یکشنبه بود و من در موضع ۵۲ اسکایگارد و جزیره خارک شیفت بودم (در آن زمان در جزیره ۵ رسد اسکایگارد مستقر بودند و به صورت ۵۰٪ شبانه روز روشن و در مدار عملیاتی قرار می گرفتند و در زمان هایی که وضعیت فوق العاده و یا قرمز پر رنگ می شد همه سامانه ها در مدار عملیاتی قرار می گرفتند) و شیفت ما تمام شد و از طریق پست فرماندهی ابلاغ شد که رادار را خاموش کنیم و از آنجایی که مواضع ۵۱، ۵۴ و ۵۳ روشن شده بودند من رادار را خاموش کردم فاصله توپها از رادار چندان دور نبود و من قصد داشتم از توپها بازدید کنم لذا به محل استراحت نرفتم و به سنگر توپ یکم رفتم که در زمان از طریق بی سیم توپ شنیدیم که افسر شیفت موضع ۵۱ ستوان پرویز جوانشیر که بعداً با درجه سرهنگی به افتخار بازنشستگی نائل شد با استفاده از کد اعلام کرد که از سمت ۱۸۰۰ میلیم جزیره (تقریباً جنوب شرقی جزیره) هدفی نزدیک می شود و بلافاصله پست فرماندهی با کد اعلام کرد هدف خودی است و یک

فروند هواپیمای F-۲۷ (فرندشیپ) می‌باشد و از آنجایی که تمام یکشنبه‌ها این مسیر پشتیبانی می‌آمد برای ما خبر آشنایی بود لذا توجه خاصی نکردیم ولی آقای جوانشیر مجدداً با لهجه خاص خودش گفت هدف یکی نیست که جوابی از پست فرماندهی نیامد و آنها برای شناسایی می‌بایستی با CRC تماس می‌گرفتند که در این فرصت افسر یاد شده بدون استفاده از کد با بی سیم و یا صدای بلند اعلام کرد پشت هواپیما فرندشیپ هواپیما شکاری می‌آید که بنده به سمت گفته شده برگشتم و دیدیم که هواپیما فرندشیپ با سرعت خیلی زیاد به سمت جزیره در حال حرکت است و یک مرتبه تعداد چهار فروند هواپیمای شکاری از پشت سر آن به سمت بالا و با سرعت زیاد حرکت کردند و دو فروند با نیم چرخش به سمت اسکله T رفتند و دو فروند دیگر از روی جزیره عبور و به سمت ما که در قسمت غرب جزیره و در نزدیکی اسکله آذریاد بودیم هجوم آوردند که من به خدمه‌های توپ‌ها فریاد زدم که اقدام کنند لذا هر دو توپ موضع یکی به صورت الکتریکی و دومی به صورت مکانیکی [برابر دستورالعمل در زمان خاموش بودن رادار یکی از توپها هم پاور خود را خاموش می‌کرد] روی هواپیمای دشمن که بعداً معلوم شد یک فروند می‌راژ و یک فروند میگ ۲۳ بودند اجرای آتش کردند و از طرفی مواضع ۵۴ و ۵۳ هم و همچنین کلیه مواضع پیرامونی دیوار آتشی‌نی درست کردند و هواپیماها پشت سر هم در حال پرواز بودند که اولی اقدام به شلیک دو فروند راکت به سمت اسکله کرد که هردو به علت عدم نشانه‌گیری دقیق به اسکله اصابت نکردند و به

درون آب فرو رفتند و هواپیمای دومی نیز اقدام به شلیک دو فروند راکت نمود که آنها هم بی اثر بودند و با توجه به حجم آتش موجود با سرعت تمام به سمت عراق فرار کردند و من دیدم که در حال خروج از منطقه تمام بمب‌های خود را در دریا ریختند و حجم بسیار زیادی آب به هوا رفت و برابر اخبار واصله از اسکله T به نظرم جناب علم‌خانی که ایشان نیز با درجه سرهنگی بازنشست شدند شیفت بودند به علت هوشیاری مواضع پدافندی هواپیمای متخاصم اقدام به ریختن تعداد ۸ هشت عدد بمب کرده بودند که به علت فشار حاصله از آتش توپها و عدم دقت خلبان‌ها فقط یک عدد از بمب‌ها به پایه فلز اسکله اصابت و خسارت بسیار جزیی به بار آورد. تاکتیک به کار رفته از سوی دشمن که می‌شود گفت از نادرترین طرح‌ها بوده و با دقت بسیار زیادی طراحی و اجرا شده و تا آنجایی که من شنیده‌ام در طول جنگ فقط یک بار اتفاق افتاد و هواپیمای دشمن توانستند تا چند کیلومتری نقاط آسیب‌پذیر ما بدون دیده شدن نزدیک شوند، با هوشیاری کارکنان پدافند هوایی به ویژه آقای پرویز جوانشیر بی ثمر شد و از خسارت جبران ناپذیر جلوگیری به عمل آمد. از هم‌زمانم در روز حادثه به غیر از گروه‌بان خدمه توپ لطیفی که چهره خوبی از رزم به نمایش گذاشت متأسفانه کس دیگری به یادمانده ولی می‌شود با مراجعه سوابق رویداد در دفاتر ویژه احتمالاً به شناسایی آنها اقدام نمود.

خاطره دیگرم نیز به خارک مربوط می‌شود.

اوایل سال ۱۳۶۷ بود و من در موضع ۵۴ اسکاگارد در جزیره

خارک شیفت بودم در ساعت ۱۰ شب ساعت کاری شروع شد و ما در مدار عملیات قرار گرفتیم حدود ساعت ۱۱:۳۰ شب متوجه نزدیک شدن هدفی از سمت شمال شرقی جزیره (سمت عراق) شدم بلافاصله موضوع را به پست فرماندهی اطلاع دادم که در جواب گفتند هدف خودی در منطقه نداریم. من روی هدف لاک کردم و با توجه به پارامترهای موجود سرعت و ارتفاع دیدم هدف بایستی بالگرد باشد. لذا به کلیه عوامل موضع اعلام آمادگی جهت درگیری دادم و مرتباً با CP در ارتباط بودم و برابر قرائن هدف دشمن بودم و مرتب به ما نزدیک‌تر می‌شد. در فاصله ۱۰ کیلومتری توپها را در اختیار گرفتم و دستور آمادگی لازم برای تیراندازی صادر شد از آنجایی که برای یک شلیک موفق نیاز بود هدف نزدیک‌تر بیاید و از طرفی ترس آنکه هدف پیشدستی کند و اقدام به شلیک موشک نماید مرا به تشویش انداخته بود. اینجا لازم است یادآور شوم که در آن زمان در جلسات توجیه عملیاتی عنوان می‌شد که عراقی‌ها از تاکتیکی استفاده می‌کنند که در آن از بالگردها برای شلیک موشک به سمت مخازن، نفت‌کش‌ها و یا اسکله‌ها استفاده می‌کنند مزیت این کار این بود که بالگردها در ارتفاع پایین و به دور از دید رادارها پرواز می‌کنند و همچنین می‌توانستند روی آب با استفاده از اسکی‌های بادی بنشینند و اگر قبلاً هم دیده شده بودند بعد از چند ساعت وضعیت به حالت عادی بر می‌گشت و در آن فرصت به محض پرواز کردن اقدام به شلیک موشک کرده و با استفاده از اصل غافلگیری ضربه خود را وارد می‌کنند. لذا دو دل بودم که آتش کنم یا صبر کنم که نزدیک‌تر

بیاید بالاخره ریسک نکردم و تصمیم گرفتم اجرای آتش کنم دستم را روی دکمه فایر و آن لیمیت گذاشتم و هدف حدود ۶٫۵ کیلومتری بود قبل از فشار دادن دکمه‌ها مکث کردم و با خودم گفتم هر کاری با یاد خدا بهتر است لذا با تانی شروع به گفتن بسم الله الرحمن الرحیم کردم و قبل از فشار دادن دکمه آتش صدای بی سیم درآمد که با صدای بلند گفت اقدامی نکنید که هدف خودی می‌باشد دستم را از روی دکمه آتش برداشتم در حالی که عرق بر پیشانیم نشسته بود و اتفاق احتمالی که اگر مکث نمی‌کردم ممکن بود بیفتد عین فیلم از جلو چشمم عبور می‌کرد.

بعداً متوجه شدیم که بالگرد متعلق به شرکت نفت بوده و از بوشهر به سمت خارک در حال پرواز بوده که دچار اشکال شده و با از دست دادن ارتباط از مسیر اصلی خارج و به سمت عراق رفته بود و بعد از متوجه شدن از روی مشعل‌ها به سمت جزیره برگشته بودند و چون وسیله ارتباطی نداشته‌اند نتوانسته بود با برج جزیره تماس بگیرند. اواسط دی ماه ۱۳۶۶ در موضع ۵۱ اسکایگارد در جزیره خارک شیفت بودم اوایل شب بود که وضعیت قرمز پررنگ شد. من به همراه یکی دیگر از بچه‌ها برای کمک و ایجاد هماهنگی بیشتر به سر توپها رفتیم، توپهای این رسد در نزدیکی دریا و چند متری موج‌شکن‌ها مستقر بودند بعد از هماهنگی‌های لازم مثل سایر همکاران ما هم به امر دیده‌بانی پرداختیم و من متوجه شدم که از سمت جنوب دو نقطه نورانی به سمت جزیره در حال حرکت هستند ولی از آنجایی که من در آن مواضع زیاد شیفت داده بودم

و سمت و سوی کلیه مشعل‌ها را می‌دانستم گفتم موضوع را به CP اطلاع دهند که همین‌طور شد و هم‌زمان سیستم ۵۶ رادار ما روی این نقاط نورانی نشانه روی کرد و بلافاصله رادار روی یکی از آنها لاک نمود و در این زمان نقاط نورانی پررنگ تر شده بودند و دیگر مطمئن بودم که موشک است قبل از آنکه موشک‌ها به تیر رس موضع ما برسد مواضع نزدیک‌تر شروع به اجرای آتش نمودند و یکی از موشک‌ها متاسفانه به یکی از کشتی‌ها اصابت کرد و موشک دوم به سمت یک فروند کشتی که در نزدیکی ما روی آب بود در حال نزدیک شدن بود که موضع ما این موشک را زیر آتش سنگین گرفت و من حال عجیبی داشتم چون هر لحظه موشک به کشتی نزدیک می‌شد و گلوله‌های شلیک شده اصابت نمی‌کردند که ناگهان موشک در نزدیکی کشتی منفجر شد و به حدی نزدیک کشتی مورد اصابت قرار گرفت که اول فکر کردم به کشتی خورده و چون کشتی آتش نگرفت خوشحال شدم و همکاران با بی سیم اعلام کردند که موشک دوم را هدف قرار داده‌اند جهت اطمینان از آخرین وضعیت صبح اول وقت مسئولین عملیات به کشتی رفتند و انهدام موشک تایید شد. شب عید سال ۱۳۶۷ یعنی روز ۲۹ اسفند ۱۳۶۷ در موضع ۵۱ اسکایگارد در جزیره خارک شیفت بودم و از روز قبل وضعیت آرامی داشتیم و وضعیت در ۲۴ ساعت گذشته قرمز پررنگ و یا فوق‌العاده نشده بود. حدود ساعت ۱۲:۰۰ ظهر تیم نگهداری وارد موضع شد و می‌خواست روی حکم کار داده شده برای رادار کار کند، باید عرض کنم دکمه فایر رادار ما در برد زیر ۴ کیلومتر بعضاً

خاموش می‌شد و این عیب بود و ما حکم کار داده بودیم و چند بار تیم نگهداری برای رفع آن آمده بودند ولی CP اجازه غیر عملیاتی شدن دستگاه را به علت وضعیت موجود نداده بود ولی آن روز چون وضعیت آرام بود اجازه دادند و رادار تحویل تیم نگهداری شد و جهت تعمیر غیرعملیاتی گردید، حدود ۲۰ دقیقه از این موضوع گذشته بود که ناگهان وضعیت قرمز پررنگ شد تمام سامانه‌ها از جمله توپهای موضع ما به حالت صد در صد آمادگی در آمدند ولی رادار ما در دست تعمیر بود چند دقیقه بعد صدای مهیب شلیک موشک هاوک از سایت جزیره توجه‌ها را به خود جلب کرد و بلافاصله صدای انفجار ناشی از برخورد موشک به نزدیکی رادار HPI سایت هاوک توده‌ای از خاک را به هوا فرستاد و حالت اضطراب حاکم شد و ما از سرنوشت موشک هاوک شلیک شده و همچنین از نتیجه موشک اصابت کرده به سایت بی خبر بودیم. من به سمت رادار دویدم تا ببینم رادار در چه وضعیتی است که متاسفانه هنوز عملیاتی نشده بود و به صورت مشوش به سمت سایت هاوک نگاه می‌کردیم و یک لحظه با خودم گفتم همه توجه‌ها به سمت سایت هاوک است نکند از سمت دیگر حمله‌ای انجام شود و غافلگیر شویم به سمت جنوب جزیره برگشتم و دیدم دو فروند هواپیمای عراقی در ارتفاع بسیار پایین و با سرعت نزدیک می‌شوند لذا از همانجا فریاد زدم تا خدمه توپها مطلع شوند که دیدم خود آنها هم متوجه شده‌اند و موضع ۶۳ هم روی هواپیما شروع به اجرای آتش نمود و توپهای ما هم با تمام توان شروع به شلیک کردند ولی از آنجایی که شلیک توپها بدون رادار از دقت

خوبی برخوردار نیست لذا علی‌رغم آتش سنگین انجام شده هواپیماها از بالای آتش عبور کردند و دو فروند کشتی نفت‌کش را مورد اصابت قرار دادند البته بعداً گفته شد یکی از هواپیماها مورد اصابت گلوله قرار گرفته و قبل از رسیدن به عراق سقوط کرده است . از این موضوع سال‌ها می‌گذرد ولی من همیشه افسوس می‌خورم که چرا در آن لحظات حساس رادار ما غیرعملیاتی بود و اگر این مشکل را نداشتیم قطعاً نمی‌گذاشتیم کشتی‌ها را بزنند چون وقتی این سامانه قدرت انهدام موشک را داشت پس مقابله با هواپیما که از حجم و سطح بزرگتری برخوردار است کار غیر ممکن نبود.

خاطره‌ای از یک سرباز عباسعلی صالحی رضا آباد

اینجانب عباسعلی صالحی رضاآباد منقضی خدمت سال ۱۳۶۲ که در سال ۱۳۶۱ در گروه ۳۳ توپخانه نیروی زمینی ارتش و در منطقه عملیاتی عین خوش خدمت مقدس سربازی را طی می‌کردم بارها شاهد شجاعت کارکنان دلیرمرد پدافند هوایی بودم و خاطراتی خوش از آنروزها دارم. در آن زمان در نزدیکی ادوات و توپ‌های یگان ما یکی از مواضع ضدهوایی مربوط به پدافندهوایی مستقر بود و وجود این عزیزان باعث دلگرمی من و همه همکاران بود. هر زمان که هواپیماهای متجاوز دشمن به طرف ما حمله می‌کردند و ما ناگزیر می‌بایست به جان‌پناه می‌رفتیم تا از حمله دشمن در امان باشیم، شاهد بودم که چگونه عزیزان پدافند هوایی در کمال شجاعت آسمان منطقه را برای پرواز هواپیماها و چرخ‌بال‌های دشمن ناامن می‌کردند و در کمال شجاعت با دشمن مواجه و دشمنان متجاوز چون عرصه را بر خود تنگ می‌دیدند بدون درگیری منطقه را ترک می‌کردند و همیشه یاد شجاعت و از خودگذشتگی عزیزان پدافندهوایی در ذهن و خاطره من و همه همکارانم ماندگار می‌باشد.

دفاع از منابع اقتصادی کشور خاطرات سروان حسین قنبری

تابستان سال ۱۳۶۵ در گروه همدان مشغول خدمت بودم. دولت عراق برای اینکه بتواند بر خاک ما تسلط پیدا کند و اندیشه‌های پلیدش را محقق سازد از هیچ نوع جنایتی دریغ نکرد. یکی از اهداف اصلی عراقی‌ها تاسیسات و کارخانجات مهم و منابع اقتصادی ایران اسلامی بود. لذا اقدام به بمباران کارخانجات مهم کرد.

با توجه به اینکه شهر اراک دارای کارخانه‌های مهمی از قبیل کارخانه ماشین‌سازی هپکو و واگن پارس و... بود و نیاز به پشتیبانی داشت، تحت یک یگان عملیاتی از همدان به اراک اعزام شدیم و در دور شهر و اطراف کارخانجات، جنگ‌افزارهای پدافندهوایی (توپ ۲۳ م، ۳۵م، راپیر) را مستقر کردیم و حدود چند ماهی در انجام مأموریت بودیم.

بعد از ظهر یک روز پاییزی از طریق بی‌سیم اعلام وضعیت قرمز شد. بلافاصله توپ ضدهوایی ۳۵ م را عملیاتی کردیم و با اتصال برق به توپ اورلیکن آن را به صورت الکتریکی آماده بهره‌برداری کردیم. نفرات اصلی روی توپ حضور داشتند. طولی نکشید که ۲ فروند هواپیمای جنگنده عراقی رویت شد. این هواپیماها در حال شیرجه به طرف کارخانجات بودند که با حجم زیاد آتش گلوله‌های توپ روبرو شدند، گویی آسمان یکپارچه آتش بود.

جنگنده‌های عراقی که موفق نشدند کاری از پیش ببرند و راهی

جز فرار پیش‌روی خود ندیدند، تصمیم به عقب‌نشینی از موقعیت گرفتند. یکی از جنگنده‌های عراقی از منطقه خارج شد ولی یک فروند دیگر نتوانست خود را از میان آتش گلوله‌های توپ‌های زده‌وایی نجات دهد که در اثر اصابت یکی از گلوله‌ها منهدم شد و خلبان نیز با چتر به بیرون پرید. صحنه‌ای بسیار زیبا برای رزمندگان پدید آمد به‌طوری که تمام خستگی مأموریت به یک‌باره از تن آن‌ها خارج شد. چون از طرفی هوایما در آسمان در حال سقوط و سوختن بود و از طرفی خلبان بین زمین و آسمان در حال فرود آمدن بود و در همان لحظه اپراتور بی‌سیم آیه (و ما رمیت اذ رمیت و لکن‌الله رمی) را قرائت کرد که واقعاً این صحنه قابل توصیف نیست.

خلبان نیز توسط دژبان پدافندهوایی دستگیر و به تهران فرستاده شد. چند دقیقه بعد از این ماجرا مسئولین شهر، مدیران کارخانه‌ها و همچنین مردم عادی از فرط خوشحالی با جعبه‌های شیرینی به قصد تشکر از رزمندگان اسلام به موضع آمدند و این موفقیت را تبریک گفتند.

از دوران مبارزه تا جنگ تحمیلی سرهنگ بازنشسته حسین شاملو

هشتم بهمن ماه سال ۱۳۵۷ بود. رژیم ستم‌شاهی با ناامیدی در فکر راه نجاتی برای بقای خود می‌گشت. چیزی نمانده بود تا انقلاب شکوهمند اسلامی ما سنگرهای ظلم و بی‌عدالتی را یکی پس از دیگری فتح نماید. انفجار نور در راه بود. در آن روز به علت فعالیت‌های سیاسی و پخش اعلامیه‌های حضرت امام (ره) در پادگان مهرآباد جنوبی^۱ توسط سرهنگ شاپوری^۲ دستگیر شدم. پس از دستگیری و بعد از ضرب و شتم‌های فراوان به سلول انفرادی منتقلم کردند و در اختیار ستوان حق‌وردی مسئول بازجویی و تحقیق اداره ضداطلاعات آن زمان قرار دادند. خوشبختانه انقلاب پیروز شد و من هم از زندان آزاد شدم. بعد از آن به اتفاق تعدادی از همکارانم تا اوایل خرداد ماه سال ۱۳۵۸ مسئولیت حفاظت از نهاد نخست‌وزیری را بر عهده داشتیم. در اسفندماه همین سال به پایگاه هوایی وحدتی دزفول منتقل شدم و به عنوان یکی از متخصصین جنگ‌افزارهای هواپیمای F-۵ به ادامه خدمت مشغول شدم^۳ چند ماهی از انتقالم به دزفول سپری نشده بود که جنگ تحمیلی آغاز شد. خاطره‌ای را که برایتان نقل می‌کنم مربوط به روزهای اولیه دوران دفاع مقدس و زمانی است که در خدمت همکاران عزیزم در مجموعه نگهداری هواپیمای

۱ دانشگاه هوایی شهید ستاری فعلی

۲ جانشین وقت مرکز آموزش‌های نظامی نیروی هوایی

۳ سرهنگ حسین شاملو در سال ۱۳۶۴ به عنوان یکی از متخصصین جنگ‌افزار سامانه اسکایگارد به مجموعه پدافند هوایی پیوست.

F-۵ بودم. روزهای ابتدایی جنگ بود و نیروهای متجاوز عراقی از طریق دشت عباس و رودخانه‌ی کرخه در خاک ما پیشروی کرده بودند و دزفول تهدید شده بود. بر اساس تدابیر ابلاغی، هواپیماهای موجود در پایگاه دزفول به پایگاه‌های اصفهان و تبریز منتقل شد. (ای کاش می‌توانستم تلاش شبانه روزی همکارانم در بخش‌های مختلف را به تصویر بکشم که چگونه با تمام توان بر علیه تهاجم رژیم بعث عراق می‌جنگیدند) پروازهای شبانه‌روزی خلبانان تیزپرواز نیروی هوایی ما که بی‌محابا بمب‌هایی از جنس آتش دوزخ را نثار دشمن می‌کردند قابل توصیف نیست. حضور قهرمانانه کارکنان پدافند هوایی در برابر تجاوزات هوایی دشمن در وصف نمی‌گنجد. به هر حال این تلاش‌های خالصانه به همراه جان‌فشانی‌های سایر قوای مسلح کشور بود که نیروهای متجاوز عراقی را به هزیمت واداشت و حقانیت ما را به جهان و جهانیان ثابت کرد... امیدوارم که این اندک گفتار بنده توانسته باشد گوشه‌هایی هر چند ناچیز از زحمات همکارانم در پدافند هوایی و همچنین نیروی هوایی الهی ارتش جمهوری اسلامی ایران را بیان کرده باشد و به امید توفیق روزافزون برای شما و همکارانتان.

حمله هوایی به اهواز سرهنگ بازنشسته فرامرز روح افزا

در یکی از روزهای آبان‌ماه ۶۵ از گروه پدافند هوایی دزفول به سایت موشکی هاوک کوثر ۸ که در ابتدای جاده اهواز- خرمشهر جهت حفاظت از شهر و تاسیسات صنعتی اهواز در مقابله حملات هوایی مستقر بود، اعزام شدم.

در ساعت ۱۰:۰۰ روز دوم ماموریت برابر لوحه شیفت مسئولیت عملیات را از افسر عملیات شیفت قبل تحویل گرفتم و به اتفاق دستیار افسر عملیات (TCA) و اپراتور کنترل آتش (FCO) در اتاق عملیات (BCC) حضور یافتم. متصدی کنترل سکوی پرتاب موشک مستقر در سنگر کنترل سکوی پرتاب و همچنین فرمانده توپهای ضد هوایی ۲۳مم که جهت حفاظت از سایت در مقابل حملات هوایی گسترش یافته بودند نیز همکاری خوبی با من در کنترل عملیات سایت داشتند. سایت در مدار عملیاتی بود و در شروع کار به منظور حصول اطمینان از آماده به کار بودن کلیه تجهیزات در اختیار، ابتدا چک سریع رادارها توسط اپراتورهای مربوطه انجام شد. سپس خطوط ارتباطی داخلی و خارجی چک شد. تمام دستگاهها و خطوط ارتباطی سالم و عملیاتی بودند و اپراتور سکوی پرتاب از طریق ارتباط داخلی سامانه، وضعیت سکوهای پرتاب را مناسب اعلام کرد. در انتها وضعیت منطقه از طریق شبکه یکپارچه پدافند هوایی مورد بررسی قرار گرفت، وضعیت عادی بود و مورد خاصی گزارش نشده بود.

رادار جستجوگر (PAR) و رادار ردگیری و قفل هدف (HPI) برابر

دستورالعمل درحالت انتظار (STAND BY) قرار داده شد و با آمادگی کامل به ادامه ماموریت پرداختیم.

حدود ساعت ۱۱۰۰ جهت چک منطقه، رادار جستجو را در وضعیت انتشار امواج (RADIATE) قرار دادم. در صفحه نشان‌دهنده رادار (SCOP) تعداد زیادی اثر هواپیما (BLIP) در سمت ۲۴۰ تا ۲۸۰ درجه و در فاصله ۵۰ الی ۶۰ کیلو متری به سمت شهر اهواز مشاهده کردم. بلافاصله با خط مستقیم ارتباطی (HOT LINE) با رادار کنترل کننده (CRC) که در بندر امام مستقر بود، جهت شناسایی و هماهنگی تماس گرفتم. افسر مسئول رادار گفت که از چند لحظه قبل وضعیت عملیاتی ما کاهش یافت و هر اقدامی که می‌توانید انجام بدهید. از او پرسیدم هواپیمای خودی در منطقه داریم؟ پاسخ داد که هیچ هواپیمای خودی در آن منطقه نداریم. با دریافت این جواب و حصول اطمینان از عدم وجود هواپیمای خودی در منطقه، بدون فوت وقت اقدامات تاکتیکی بر علیه هواپیماهای مهاجم^۱ انجام دادم. ابتدا به خاطر اینکه رادار ردگیری و قفل در حداقل زمان در وضعیت تشعشع باشد تا مورد اصابت موشک ضد تشعشع قرار نگیرد. صبر کردم تا دسته اول پروازی به فاصله ۳۰ کیلومتری رسیدند و هم‌زمان به اپراتور آتش گفتم رادار ردگیری و قفل هدف را در زاویه مناسب نسبت به هدف در وضعیت تشعشع قرار دهد تا اصطلاحاً گرم شود (آماده درگیری شود) و سپس هواپیمایی که بیشترین تهدید را داشت انتخاب و به قسمت کنترل آتش واگذار کردم. اپراتور کنترل آتش آنتن رادار را به سمت هدف برد به محض برخورد

۱. تعداد آنها بیش از پانزده فروند و در فاصله ۴۰ کیلو متری قرار گرفته بودند.

اشعه رادار به هواپیمای مهاجم ، شروع به چرخش و دور زدن کرد این وضعیت هدف محدودیت‌هایی را برای رادار جهت انجام قفل به رادار اعمال می‌کند ولی از آنجایی که اپراتور کنترل آتش از اپراتورهای توانمند و مجرب بود با بکارگیری کلیه توانمندی‌های رادار تجربه جنگی خود در کمترین زمان ممکن روی آن قفل کرد به محض قفل بر روی هدف و در حالی که هواپیما مهاجم در حالت دور شونده نسبت به سایت قرار گرفته بود، دستور شلیک موشک (RESUM FIRE) را صادر کردم و اولین موشک به طرف هدف پرتاب شد با توجه به اینکه هدف هنوز وضعیت ثبات (STABLE) نداشت دستور شلیک دومین موشک را صادر کردم. با پرتاب موشک دوم هواپیمای دشمن مورد اصابت قرار گرفت و سرنگون شد. بقیه هواپیماها هم‌زمان با دور زدن هواپیمای اولی که به احتمال زیاد لیدر گروه پروازی بود سریعاً دور زدند و از منطقه خارج شدند. بدین ترتیب آن روز از انجام یک حمله هوایی گسترده به شهر اهواز جلوگیری شد.

شهید ستاری و سرباز پاسدار سرهنگ بازنشسته خسرو جهانی

در منطقه عملیاتی والفجر ۸ فرمانده سایت موشکی و مواضع پدافندی کوثر ۳ بودم. در یکی از روزها متوجه یک دستگاه خودرو لندکروز در وسط محوطه سایت شدم که توقف کرده است. درست که دقت کردم حاج رشید قشقایی (سرهنگ مهندس بازنشسته پدافند هوایی) را پشت فرمان دیدم و سربازی که پاسدار سایت بود اسلحه به دست در کنار خودرو ایستاده و با شخص بغل دستی جناب قشقایی صحبت می‌کند. سریع خود را به خودرو رساندم. متوجه شدم که بغل دست آقای قشقایی، جناب سرهنگ منصور ستاری^۱ نشسته است. سرباز را که مسئولیت پاسداری بخشی از سایت برعهده او بود، با دمپایی دیدم. خیلی ناراحت شدم و پیش جناب ستاری که مافوق نظامی محسوب می‌شد ناراحتی‌ام از این قضیه را بروز ندادم. آقای قشقایی که همه از وی حرف شنوی داشتند و از ما از نظر سن هم بزرگتر بود و در مصائب و مشکلات فریادرسمان بود، گفت: «جناب جهانی تشریف بیار با شما کاری دارم» از خودرو پیاده شد و چند قدمی را با من برداشت و گفت‌وگویی را برای بهتر شدن وضعیت عملیاتی سایت موشکی با من آغاز کرد. این گفت‌وگو حدود ۱۵ دقیقه‌ای به طول انجامید و جناب ستاری پس از اینکه صحبت‌هایش با سرباز تمام شد با صدای دلنشینش صدا زد: «قشقایی دیر شد، بیا که به ماموریت دیگر هم برسیم».

۱ سرلشگر شهید منصور ستاری فرمانده نابغه و پدافندی نیروی هوایی

من و قشقایی خودمان را به خودرو رساندیم. او پشت فرمان قرار گرفت و جناب ستاری گفت «جهانی! بعد از ظهر میام سایت و با هم نشستیم خواهیم داشت». من ادای احترام کردم و خودرو به راه افتاد. خواستم از سرباز توضیح بخواهم که چرا با دمپایی پست میدهی؟ نگاهی به پایش کردم و پوتین را در پا داشت!! شک ورم داشت نکنه اشتباه دیدم. از سرباز پرسیدم تو با جناب ستاری صحبت میکردی با دمپایی نبود؟ گفت «چرا!» اضافه کرد «جناب سروان یک لنگه پوتینم را دو شب قبل در جلوی سنگر نمی‌دانم سگ یا روباه برده و مجبور شدم با دمپایی نگهبانی بدهم و این خودرو نگه داشت و آن آقا [جناب ستاری] پوتین خودش را درآورد و به من داد و دمپایی مرا به پا کرد و رفت».

همان شب از جناب قشقایی موضوع را پرسیدم. حاجی قشقایی گفت: «جهانی! ستاری را خوب میشناسی، قضیه را فراموش کن و در باره‌اش دم زن!».

بلی، امثال شهید ستاری که با سلاح ایمان، پای در رکاب توکل نهاده و با اطاعت عاشقانه، متعبدانه و متعهدانه از ولی امر زمان خویش و با رأفت و مهربانی به زیر دستان، به بالاترین درجه ایثار و اعتبار الهی می‌رسند شایسته نوشیدن شربت شهادت می‌شوند که بر آنان گوارا باد.

بودجه ندارید، مرام و انصاف هم ندارید؟ سرهنگ بازنشسته خسرو جهانی

بعد از پایان عملیات والفجر ۸ که پس از حدود ۷۸ روز منجر به تثبیت فتح اسکله‌های نفتی و شهر فاو عراق توسط رزمندگان اسلام شد، برگه مرخصی سربازان توسط کارگزینی سایت تنظیم و جهت امضاء به من، تحویل داده شد که آنها را امضاء و به نفرات واگذار کنم. یک ساعتی از این ماجرا گذشته بود که دیدم لندکروز جناب ستاری روبروی سوله فرماندهی ایستاد. سریع خود را بیرون رساندم و عرض ادب کردم. ۳ نفر از سربازان سایت که برگه مرخصی آنها را امضاء کرده و تحویلشان داده بودم در عقب خودرو نشسته بودند. احساس کردم که جناب ستاری حال و هوای خوشی ندارد و عصبانی به نظر می‌رسد. به من گفتند: «این سربازها را می‌شناسید؟» گفتم بلی، سرباز سایت هستند و افزودم: جناب سرهنگ اینها با برگه مرخصی سایت را ترک کرده‌اند و غیر قانونی از سایت خارج نشده‌اند!

ایشان فرمودند: «جناب ستوانیکم! آیا هنگام دادن برگه مرخصی به نفرات بررسی می‌کنی و از سرباز می‌پرسی آیا پول رفت و برگشت دارد یا نه؟» عرض کردم خیر! جناب ستاری گفتند: «این سربازان چگونه و با چه پولی خود را از منطقه جنوب، به ایلام و مشهد برسانند؟» گفتم جناب سرهنگ در این خصوص بودجه‌ای نداریم! گفتند: «بودجه ندارید، مرام و انصاف هم ندارید؟ فرزندان را جای این سربازان بگذار، آیا دوست داری فرزندان که برای اسلام می‌جنگد و برای پیروزی قرآن آواره‌ی خطه

غربت است، بعد از پیروزی، به امان خدا ولش کنیم؟» عرض کردم خیر! فرمودند: «منبعد از این هر چه در این راستا سرمایه‌گذاری کردید (یعنی هر پولی به سرباز دادید) را از حاجی قشقایی بگیرید و نگذارید سربازان امام زمان (عج)، از ما و شما مکدر شوند که این حرکت به صرفه و صلاح اسلام نیست». از آن پس با دادن برگه مرخصی به سربازان، پاداشی هم به آنان واگذار می‌شد که در روحیه خدمتی سربازان عزیز پدافند بسیار تاثیرگذار بود.

دروود و سلام بر تمامی مجاهدان و مراقبان آسمان ولایت که با فکر و اندیشه برقراری امنیت فضایی در جامعه از هیچگونه کوششی دریغ نکرده و سرافرازانه به لقاء الله پیوستند و با آفریدن صحنه‌های زیبای ایثار و مردانگی تاریخ دفاع مقدس قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء (ص) آجا را قطور و پربار کردند.

شهید فرهاد دستنبو فکری باز و هوشی بالای داشت سرهنگ بازنشسته خسرو جهانی

در منطقه عملیاتی محرم در سایت موشکی هاوک به دفاع از حریم هوایی کشور مشغول بودیم و عمده ماموریت و مسئولیت یگان‌های پدافندی، کشف، شناسایی، رهگیری، درگیری و انهدام هواپیماهای حزب بعث پلید عراق بود و از این طریق پوشش هوایی لازم را برای نیروهای سطحی اعم از اعضای سپاه پاسداران دلاور و نیروهای پیاده ارتش قهرمان تامین می‌کردیم تا بدون تلفات یا نهایتاً با تلفات جانی کمتری به اهداف از پیش تعیین شده دست پیدا کنند، جناب سرهنگ ستاری برای آشنایی بیشتر متخصصین رادار با جنگ‌افزارهای زمین به هوا تعدادی از آنان را به سایت‌های موشکی مامور می‌کردند تا افسران کنترل شکاری (در رادار) به صورت زنده و ملموس از موقعیت زمین به هوا مطلع شوند.

هم‌شیفی من (به عنوان ستوان یکم زمین به هوا)، ستوان یکم فرهاد دستنبو از رادار بود. دست بر قضا هر دو اهل سنندج و هم زبان بودیم و چون از قبل هم با یکدیگر آشنا بودیم از نشست با یکدیگر و انجام گفت‌وگوهای تخصصی لذت می‌بردیم. فرهاد فکری باز داشت و به قول معروف از آی کیو (IQ) بالایی برخوردار بود. زمانی که ۱۰ تا ۱۵ فروند هواپیمای دشمن قصد نزدیک شدن به منطقه را داشتند او تک تک آنها را برای ما زمین به هوایی‌ها مشخص می‌کرد که کدام گشت، کدام ضد رادار، کدام جمینگ و کدام بمب‌افکن است (البته سرهنگ شهید کوهی و امینی هم دارای چنین ویژگی بودند). در واقع این کار کمک شایانی

به پیشبرد امور دفاعی بود. او در حین همکاری با ما در مراقبت از منطقه نبرد بر این عقیده بود که باید پدافند از نیروی هوایی قهرمان منفک شود. از او سوال می‌کردم چرا؟ می‌گفت: «خسرو این را می‌دانی که بعد از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، استراتژی نظامی از آفندی به تدافعی یا پدافندی تغییر ساختار داده، در هیچ جای جهان مرسوم نیست که در چنان شرایطی پدافند زیر مجموعه آفند باشد و استراتژی دفاعی به ما دیکته می‌کند که تجهیزات پدافندی باید پر حجم، مدرن و شاخص‌ترین ابزار روز باشد و کمتر روی نیازمندی هوا پایه سرمایه‌گذاری کرد، با این مثالی که آوردم آیا این شایسته است که پدافند با تمام تجهیزات پیچیده و با حجم کلانی که دارد زیر مجموعه یگان کوچک و جمع‌وجوری چون نیروی هوایی باشد؟»

با دلایلی که ذکر کرد گفته‌هایش را پذیرفتم و اضافه کرد: «ای کاش آقای دکتر روحانی (مسئول پدافند کل کشور در زمان جنگ) و جناب سرهنگ ستاری را می‌توانستیم متقاعد کنیم تا این جدایی پدافند از نیروی هوایی انجام می‌شد» او حتی این مسئله و موضوع را با اکثر مسئولین وقت در میان گذاشته بود که به لحاظ جنگ و مشغله‌های بعد از جنگ کسی جرات این مهم را نداشت.

نهایتاً این نوع تفکر و اندیشه روشن شهید عاشورایی، فرهاد دستنبو پس از گذشت سال‌ها با درایت رهبر معظم انقلاب اسلامی در دهم شهریور ۱۳۸۷ عملی شد.

سهم هواپیماهای مهاجم عراقی سرتیپ دوم بازنشسته سید محمد رضوی

دقایقی پس از حمله هواپیماهای عراقی در روز اول جنگ تحمیلی، اینجانب از جلسه‌ای که در ستاد فرماندهی در قصر فیروزه بود به مهرآباد برمی‌گشتم که دود سفیدی را در پایگاه هوایی مهرآباد مشاهده و وضعیت را در حوالی میدان آزادی غیر عادی دیدم.

اینجانب که در لباس فرم نیروی هوایی و با همکاری برادران سپاه که منطقه را تحت کنترل داشته و مانع از عبور افراد متفرقه بودند، به منزلم که در پایگاه یکم ترابری بود آمده و بلافاصله پرسنل عملیاتی و تعمیر و نگهداری را جهت حرکت به سایت مطلع و یک ساعت بود با تیمی از پرسنل متخصص به سایت رادار حرکت و ساعتی بعد کلیه سیستم‌های رادار که در وضعیت آماده روشن شدن بودند به حالت عملیات درآورده و ارتباط رادیویی و نقطه به نقطه را برقرار و در ساعت حدود ۴ بعد از ظهر وارد شبکه راداری منطقه شدیم.

این حمله ناجوانمردانه و نابهنگام که زمینه عقلی و سیاسی در آن وجود نداشت، پرسنل سایت رادار را به حدی آشفته کرده بود که حدود ۹۰ درصد از پرسنل با وسایل شخصی جهت کمک و همکاری در بعد از ظهر همان روز به سایت آمده و آمادگی خود را در مقابله با دشمن بعضی اعلام نمودند و اینجانب بلافاصله شیفت‌های فعلی را تقویت و بقیه پرسنل را جهت شیفت‌های روزهای بعد مرخص نمودم. خودم نیز به همراه متخصص رادار، تیمسار بازنشسته فعلی محمود خرنند به صورت شیفت ۲۴

ساعته مشغول کار شدیم تا هم باعث دلگرمی پرسنل سایت شده و هم کلیه امور به سرعت برقرار شده و مشکلات سریعاً برطرف گردد.

آن شب همه تا صبح بیدار بودیم و منتظر مقابله با حملات دیگر بودیم زیرا همان روز حمله هواپیماهای شکاری، سیستم‌های موشکی پدافندی و جنگ‌افزارهای زمین به هوا که در حالت عادی بودند در وضعیت آماده عملیاتی و جنگی قرار گرفتند.

هنوز شب بود و حتی سپیده نرزه بود که از باند فرودگاه مهرآباد که بعد حملات هوایی هواپیماهای عراقی بسته شده بود پروازهایی انجام و به نظر رسید که فعالیت‌های پروازی هواپیماهای خودی در حال انجام است. پس از پرس و جو مقرر شد بدون تماس رادیویی و ارتباط نقطه به نقطه و افشاء پروازها فقط تحت کنترل و نظارت قرار داشته و در مراجعت هدایت‌های لازم بعمل آید.

تعداد پروازهای هواپیماهای شکاری خودی در این رابطه را دقیقاً به خاطر ندارم، لیکن خاطر هست که به جز هواپیماهای آماده پدافندی که جهت مقابله با حملات هواپیماهای بعثی در نظر گرفته شده بود، بقیه در پروازهای دو فروندی مهرآباد را ترک و به همراه آن‌ها نیز چند فروند هواپیماهای بوئینگ سوخت‌رسان به پرواز در آمدند.

هواپیماهای شکاری اف-۴ فانتوم که از قابلیت‌های بالایی در آن سال‌ها برخوردار بود به همراه و با هدایت خلبانان کارکننده عبور آن به سرعت و با ارتفاع که از منطقه حرکت و به سمت پایگاه هدایت شدند.

تعدادی فاقد ارتباط رادیویی بوده و تعدادی نیز از نظر تجهیزات کمک نوبری با مشکلاتی روبرو بودند که با هدایت و راهبری افسران کنترل

شکاری سایت رادار به سلامت در باند فرودگاه مهرآباد به زمین نشستند. خاطریم هست که یکی از هواپیماهای شکاری خودی در برگشت نیاز به بنزین داشت که تانکر هوایی نزدیک شده و عمل اتصال به هواپیمای بنزین دهنده، با هدایت افسر کنترل شکاری انجام شد.

روحیه خلبانان تیزپرواز نیروهای هوایی در مراجعت به میهن اسلامی پس از انهدام اهداف تعیین شده در کشور بعثی عراق بسیار عالی و از اینکه در مراجعت افسران کنترل شکاری آنها را رصد نموده و مراقبت لازم را از آنها داشته و بسیار راضی و خوشحال بودند. این مطلب در جلسات بعدی در پست فرماندهی پایگاه و در جلسات متعدد بریفینگ گفته می‌شد.

بعداً مطلع شدم که همزمان از کلیه پایگاههای شکاری جمعاً ۱۴۰ فروند هواپیما به نقاط نظامی دشمن حمله نموده و خسارات زیادی به آنها وارد گردید.

تنها ایراد این حمله سراسری هوایی عدم هماهنگی قبلی با بعضی از سایت‌های رادار بود که آن‌هم به علت کمبود وقت و رعایت اصل امنیت عملیات و اصل غافلگیری قابل توصیه می‌باشد.

اجرای این حمله متقابل و پرحجم، برعکس حملات هواپیماهای عراقی که بدون اعلان جنگ و در حالت صلح انجام شده بود، با اطلاع کامل و آمادگی پدافندی کشور بعث عراق بعمل آمده و علی‌رغم این آمادگی صدمات و خسارات به منافع و نقاط حساس و حیاتی نظامی آنها وارد آورد.

این حمله گسترده که در دنیا بی نظیر بوده و در تاریخ ۳۰۸ جنگ بزرگ دنیا سابقه نداشت یکی از شاهکارهای نظام جمهوری اسلامی ایران و متکی بر توکل به خداوند بزرگ، برنامه‌ریزی مدون و سریع، شجاعت و

مهارت خلبانان فداکار و نیروهای پشتیبانی کننده پدافند هوایی و پرسنل تعمیر و نگهداری سیستم‌ها بوده است.

نکات برجسته این حرکت عظیم و بسیج این تعداد هواپیماهای شکاری و ترابری (تانکرهای سوخت‌رسان هوایی) به این گستردگی یعنی به وسعت همه نقاط کشور عراق را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد: توکل به خداوند بزرگ که همواره حامی و پشتیبان این کشور اسلامی بوده است.

اتخاذ تصمیم بسیار سریع و صحیح مسئولین نظام و نیروی هوایی برنامه‌ریزی دقیق با رعایت همه جانبه، مراجعه به نقشه مسیره‌های نفوذی تجربه شده در مناقشات سال ۴۷ بین دو کشور که اینجانب در سایت رادار همدان شاهد پروازهای آن بودم.

حفظ امنیت اطلاعات عملیات حمله به طوری که تعدادی از سایت‌های رادار نیز در ابتدای حمله کاملاً در جریان امر قرار گرفتند حفظ ارتباطات رادیویی در ابتدای حمله درک سریع وضعیت توسط سایت‌های رادار که در جریان حمله نبودند لیکن به محض تشخیص موضوع همکاری لازم را بعمل آوردند

علاقه‌مندی، عشق، تعهد و مسئولیت‌پذیری کلیه عوامل پدافند هوایی و نیروی هوایی به تمامیت ارضی کشور اسلامی بویژه خلبانان جان بر کف و افسران کنترل شکاری که در خط اول این حمله بودند و حتی خلبانانی که یکبار فریب عوامل خارجی را خورده و در حصر بودند و داوطلبانه به این حرکت عظیم پیوستند و موجب سرافرازی نیروی هوایی کشور شدند. در خاتمه ضمن احساس غرور از این‌گونه عملیات افتخارآمیز و

برنامه‌ریزی شده، پیشنهاد می‌نمایم مدارک وقایع آن روزها موجود در پایگاه‌های سایت رادار و پست فرماندهی به دقت واکاوی و نقاط قوت و ضعف جهت تجربه اندوزی فعلی کشور که در وضعیت خاص به سر می‌برد مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

تصاویر



دو نفر از کارکنان پدافندهوایی مستقر بر روی اسکله در حال
حراست از آسمان منطقه



بقایای هواپیمای اصابت قرار گرفته عراقی توسط پدافندهوایی



کارکنان پدافندی مستقر بر روی توپ ضد هوایی ۳۵ میلی متری



شادی دلیرمردان پدافندهوایی به همراه مردم پس از سرنگونی
هواییمای عراقی توسط پدافندهوایی



قطعات متلاشی شده یک فروند هواپیمای عراقی که در منطقه
بانه مورد اصابت جنگ افزارهای پدافند هوایی قرار گرفته است
(۲۵ مهرماه ۱۳۶۶)



بقایای هواپیمای شکاری دشمن که در دزفول هدف پدافند هوایی
قرار گرفت



بقایای هواپیمای شکاری دشمن که در دزفول هدف پدافندهوایی
قرار گرفت



بقایای هواپیمای جنگی ساقط شده عراقی توسط پدافندهوایی
ارتش جمهوری اسلامی ایران



بقایای هواپیمای جنگی ساقط شده عراقی توسط پدافندهوایی
ارتش جمهوری اسلامی ایران



بقایای هواپیمای جنگی ساقط شده عراقی در جنوب کشور توسط
پدافندهوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران



لاشه یکی از هواپیماهای ساقط شده عراقی در عملیات محرم که به وسیله دلاور مردان پدافند هوایی مورد اصابت قرار گرفت (این هواپیما توسط سایت هاوک تبوک مورد اصابت قرار گرفت)



لاشه متلاشی شده یک فروند میراژ عراقی که در جریان حمله به گیلانغرب در تاریخ ۲۱ آذرماه ۱۳۶۰ توسط پدافند هوایی ارتش مورد اصابت قرار گرفت.



سرهنگ خسرو جهانی در سالهای دفاع مقدس (نفر اول سمت چپ)



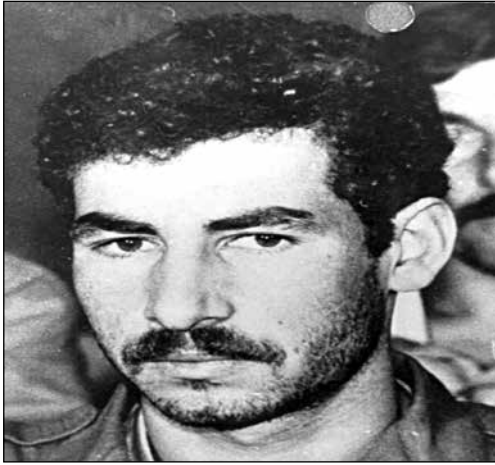
کشتی ایران فاتح در سال ۱۳۶۴-۲ عراده توپ ۳۵ مم اورلیکن و یک قبضه توپ ۲۳ مم روی آن مستقر بود و به دفاع از جزیره خارک مشغول بودند.



قطعات هواپیمای عراقی که در تاریخ ۵ مهر ۱۳۵۹ در اطراف همدان ساقط شد و خلبان آن در اطراف نهاوند دستگیر شد



لاشه یک فروند بالگرد عراقی که توسط پدافند هوایی در عملیات طلوع فجر در جنوب ساقط شد



خلبان اسیر شده عراقی به نام سامی زبا که هواپیمایش توسط پدافندهوایی ساقط شد.



سرهنگ همایون داوطلب در سالهای دفاع مقدس (نفر دوم سمت راست)